مظهر العجایب

و

مظهر الاسرار

فریدالدین عطّار نیشابوری

با تصحیح و مقدمهٔ احمد خوشنویس «عماد»

۳,۰۰۰

مظهر العجایب
و
مظهر الاسرار

فریدالدین عطار نیشابوری

با تصحیح و مقدمهٔ

احمد خوشنویس «عماد»

از انتشارات

کتابخانه سنائی

انتشارات سنائی

مظهرالعجائب

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

با تصحیح و مقدمه: احمد خوشنویس (عماد)

چاپ چهارم ۱۳۷۶ ، تعداد سه هزار جلد

چاپ احمدی ـ صحافی ایرانمهر

تلفن ناشر ۳۹۳۲۷۲ ـ ۳۰۴۶۹۵

فاکس ۶۴۵۰۶۵۹

شابک ۵ ـ ۰۳ ـ ۶۲۹۰ ـ ۹۶۴

ISBN 964 - 6290 - 03 - 5

بسمه تعالی شأنه

در میان فلاسفه وحکمای اشراقیّین مخصوصاً فیلسوف بزرگ صدر المتألّهین صدر الدین محمّد بن ابراهیم شیرازی [1] که مبتکر سبك جدید و بنیادی نوین در فلسفهٔ اشراق میباشد، و فلسفه الهی را با عرفان و مفاد آیات و احادیث اسلامی تطبیق نموده است، قانون «حرکت جوهری» از قوانین و نوامیس مسلّمه محسوب میشود.

و مفهوم حرکت‌جوهری یا گوهری، نزد حکما و فلاسفهٔ شرق عبارت از این است که موجودات پیوسته از قوّه بفعلیّت، و از نقص بسوی کمال، پیش میروند و این‌همان مفهوم حرکت است، ومفهوم حرکت‌حصول‌حالتی‌است‌تدریجی برای اشیاء و چون ممکنات همه‌فاقد جنبهٔ کمالی هستند‌ناگزیر برای تحصیل‌آن در حرکتند.

متکلّمین و علمای فنّ کلام که در قبال فلاسفه آراء وعقاید مستقلّی‌دارند حرکت را «حالت ثانوی اشیاء» دانسته و گفته‌اند: حرکت عبارت است از «کون الاوّل في المقام الثانی» ارسطو [2] در تعریف حرکت گفته: حرکت کمال نخستین بالقوّه است.

و با هر تعبیری که شده نشان میدهد، موجودات در هر آنی هم آغوش

---

۱ ـ از فلاسفهٔ متأخرین کسی بپایهٔ وی در فلسفهٔ اشراق نرسیده وفات وی در بصره در سال ۱۰۵۰ هنگام مسافرت حج اتفاق افتاده مولانا عبدالرزاق لاهیجی و محسن کاشانی هر دو از شاگردان او بوده‌اند.

۲ ـ وی در سال ۳۸٤ قبل از میلاد در «استاگیرا» ازشهرهای یونان‌متولدگردید ودر۶۳ سالگی درسال ۳۲۲ قبل ازمیلاد درگذشت.

تحوّل و تغییر بوده ، و از نقصی بسوی کمال تغییر وضع میدهند . منتهی حکیم میگوید : خود این حرکت درذات موجودات عالم نهفته ، وآنها را بسوی یك ذات ثابت غیر متحرّك جذب میکند ، وحتّی عده‌ای از فلاسفهٔ قدیم یونان افلاك هفتگانه را که بنام یکی از ستارگان بزرگ غیر ازاورانوس ونپتون مینامیدند ، دارای نفس یا روح فلکی ، میدانستند که با حرکت ارادی شوقی (نه حرکت جبری وطبیعی) تحت تأثیر یك نیروی مرموز مغناطیسی قرار گرفته ، در جستجو و طلب ، بسوی سرچشمهٔ ابدیّت و حیات لایزالی ، میروند که آن هستی نامتناهی با نیروی علّیت فاعلی یا غائی ، موجودات را بسوی خود میکشاند ، و محرّك آنها بعقیدهٔ فلاسفه ساکن و غیر متحرّك ، و فعلیّت عامّه است و حکیم نظامی حرکت و گردش آنها را حرکت شوقی و تحیّر تعبیر میکند و میفرماید :

همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آرندهٔ خود را طلبکار

و اخیراً که نیوتن (۱۶٤۲ ــ ۱۷۲۷ میلادی) بوجود جاذبهٔ عمومی اجسام پی برد ، و بدین وسیله از بیشتر مجهولات علمی بشر ، پردهٔ ابهام برداشته شد ، معلوم گردید که کرات بزرگ فضائی ، وستارگان نظام شمسی ، و زمین ماهمه در تحت سیطرهٔ قانون جاذبه واقع گردیده‌اند . و زمین‌را که فلاسفهٔ قدیم‌ساکن و مرکز جهان میشمردند یکی از ستارگان نظام شمسی خورشید دانستند ، پس سخنان حکما که میگفتند هر موجودی ذاتاً دارای جوهر متحرّك است تأییدشده و روشن گردید که هر جزئی بسوی کلّی در حرکت بوده ، و هر ناقصی از لحاظ حرکت ، تحت تأثیر و کشش کامل خود واقع شده است .

و با این ترتیب معلوم شد که : قانون جاذبه در کلّیّه افراد موجودات حسّی ، ناموس مسلّمی است و کرات لایتناهی ، بواسطهٔ آن پیوسته در حرکت بوده ، و با شوق یا با اختیار بسوی ربّ النوع وکامل خود جذب میشوند .

و مطابق عقیدهٔ « فرادای » اثر جذب‌اجسام ، بوسیلهٔ امواج که جوّ جاذب نامیده میشود ظاهر گردیده ، و هر جسم کوچکی بسوی جسم بزرگتر کشیده

میشود و با کمی فاصله ، نیروی کشش بیشتر و با دوری آن کمتر میشود .

در احادیث اسلامی است که فرموده‌اند : « ان الملأ الأعلی یطلبونه کما تطلبونه انتم » یعنی همانطور که شما ساکنان کرهٔ زمین جویای خدائید ، کرات عالیه عالم نیز بهمین طریق بسوی یك نیروی نامتناهی ، با عشق و شوق در حرکتند و او را میطلبند . زیرا اگر متعلّق عشق آنها نیروی متناهی باشد اثرش نیز پایان می‌پذیرد ، پس محرّك موجودات و کرات عالیه فضائی ، نیروئی است نامتناهی ، که پیوسته کرات را در حال عشق وحرکت نگه‌میدارد .

پس با این ترتیب ، قانون جاذبه ، مانند یك مفهوم کلّی ، و ناموس ثابت در ذات عالم هستی حکم‌فرماست حتّی عارف کامل مولانای رومی این قانون‌جاذبه را نیروی غریزی و فطری میداند که میفرماید :

ذرّه ذرّه کاندرین ارض وسماست جنس خودراهمچو کاه‌و کهرباست

ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریان را طالبند

وآفریدگار جهان وباتعبیر فلاسفه ، حقّ اوّل ، درآفرینش انسان بمضمون : « کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت‌الخلق لکی اعرف » خواستار ظهور ذات ، و عاشق تجلیّات اوصاف کمالی خود بود ، و آدمی را برای آن آفرید تا بوسیلهٔ نیروی لایزال عشق ، و جاذبهٔ حسن ازل ، خود را بصراط مستقیم معرفت رساند ، و عشق بکمال نامتناهی ، او را وادار بحرکت و جنبش ، و تفکّر و طیّ سفر نموده ، و رشتهٔ ارتباط‌علّیّت و معلولیّت او رااز کثرت بوحدت ، و ازجزئی بسوی کلّی ، رهبری نماید .

و چون راهبران نفوس بشر جزانبیا و اولیا ، که دارای نیروی جاذبهٔ الهی هستند ، کسی دیگر نتواند باشد ، ناگزیر بایستی از کانون مشتعل و انفاس گرم آنان کسب فیض و حرارت بشود .

وتاشوق نیل‌بکمال و جاذبهٔ عشق ، سالك‌را تحریك و وادار بجنبش‌وحرکت نکند ، کوشش راهرو و سالك بجائی نرسد .

عرفای شامخین ، همان مفهوم نیروی جاذبه را که بین موجودات ناقص و کامل مطابق قانون « امکان اشرف » موجود است بنام عشق تعبیر کرده‌اند .

عشق یعنی همان ناموس جاذبه حقیقی ، و رشتهٔ رابطه که بین ربّ و مربوب و کلّ و جزء ، و بین روح کلّی و روح اضافی ، و عقل جزئی و عقل کلّی ، و بین ملکوت و ملکوت موجوداست .

پس با ذکر این مقدّمه روشن و واضح میشود : عرفان و تصوّف اسلامی همان قوّهٔ جاذبهٔ دین مقدّس اسلامی‌است که از خاندان ولایت و ائمّهٔ اطهار علیهم السلام سرچشمه گرفته ، و بازگشت آن با قانون عشق و تجاذب ، بهمان منابع وحی و سرچشمه ولایت است ، و عارف که پیوسته در طریق تکامل سیر میکند و میخواهد حقایق انسانی‌را بطور عین الیقین وحق الیقین ، ادراك نماید ، و ازمرحلهٔ علم‌باشیاء بعین و حقیقت موجودات سفر کند ، اگر داعیهٔ شوق و محرّك درونی در وی‌نباشد و جاذبهٔ عشق از جانب انسان کامل، او را یاری نکند ، نمیتواند سیرخود راادامه دهد . پس آنچه که او را در سیر مرحلهٔ سلوك نیرو میبخشد ، و مراحل سفرش را نزدیك میسازد ، همان قوّهٔ عشق و جاذبهٔ نیروی ولایت است که از منابع کلّیّه ولایت باو میرسد و بقول مولانای رومی :

این چنین جذبی است نی هرجذب عام   که نهادش فضل احمد و السلام

عرفان ، روح معنوی ، و قوّه مغناطیسی دین مقدّس اسلام ، و شریعت‌محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم است که نبوّت و ولایت را با ناموس الوهیّت ارتباط داده ، و مردم را با منابع وحی والهام از راه معنی و حقیقت آشنا میسازد ، نه از راه حس و بشریّت، و این ارتباط فقط و فقط بوسیلهٔ حسّ ششم(کشف وشهود)[1] و در اثر سیر وسلوك طریقت و تصفیه ، و تزکیه ، حاصل میشود وهمین ارتباط است که شعلهٔ عشق‌الهی را در نهاد آنان افروخته و آنان‌را در مقابل کتاب آسمانی قرآن و مقام شامخ نبوّت خاشع میسازد .

۱ــ فرانسویهاآنرا (Untuition) می‌نامند .

در قرآن در ستایش گروندگان حقیقت میفرماید: « اذ اُذکر الله وجلت قلوبهم و اذ اتلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً » .

پس اگر کسی با سلسلهٔ طولیّه وبوسیلهٔ اولیاء جزء ، ارتباط معنوی با ائمّهٔ اطهار که بروج دوازده گانه خورشید ولایتند ، پیدا نکند ، در مرتبهٔ عقل جزئی و خیال ، سرگردان و متحیّر مانده ، و بمرتبهٔ کمال عقلی ، و نورانیّت روحی نرسیده و دیگران را نیز نمیتواند بمرحلهٔ کمال و ترقّی معنوی برساند .

چنانچه اگر بین خورشید و کرهٔ ماه ، کرهٔ زمین فاصله واقع شود ، و یا بقول منجّمین حالت تربیع ، رخ دهد ، ماه فاقد نورانیّت شده و اشعّهٔ آن بزمین نخواهد رسید .

عرفای شامخین وبزرگان اولیا، اتّصال با کل و پیوستگی با کامل را شرط اساسی و پایهٔ ارتقاء بعالم‌ملکوت ، دانسته‌اند ، زیرا همانطور که جاذبهٔ‌خورشید ، کرات بزرگ‌سیّارات نظام‌شمسی را با جاذبهٔ خودبگردش‌وامیدارد ، ولایت‌شمسی نیز ولایت جزئیّه قمری را بطرف خود جذب میکند . و اصل پیروی جزء از کل همان‌طور که در سیّارگان نظام شمسی ، قانون کلّی مسلّمی است ، در موردانسان نیز که عالم صغیر است ازنظر تربیت معنوی ازجملهٔ‌شرایط اساسی . و مباحث‌بدیهی شمرده میشود .

عرفا و سالکان طریقت ، سیر و سلوك و دستورات طریقت را از قبیل اذکار و عبادات شرعی که مبارزه با امیال نفسانی است ، وسیلهٔ ترقّی جزء بکلّ ، و یاد عالم الست ، و سیر از کثرت بوحدت و ارتباط با منابع وحی و الهام ، و موجب اتّصال سالك با عالم ولایت کلّیّه که مظاهر تامّ وحدت حق و تجلّیات الهیّه هستند میدانند .

مولوی در مثنوی‌میفرماید :

گفت پیغمبر که اجزاء منید — جزءرااز کل‌چرا برمی کنید

جزء از کل قطع‌شد بیکارشد — عضو از تن قطع‌شدمردارشد

بنابراین اگر سالك طریق حقیقت ، خود را باحرکت‌سلوکی ونیروی‌عشق و ریاضت نفسانی ، بمراکز تجلیات الهیه ، که نزدیکترین‌نقطهٔ فاصلهٔ بامبدأ اعلی ومرکزساکن الوهیّت میباشند ، اتصال‌ندهد ، درژرفنای‌طبیعت افتاده ، وازمحیط شعاع نور ولایت ، منحرف گردیده و در حکم جماد خواهد بود .

مولوی میفرماید :

ما ز بالائیم و بالا میرویم　　ما ز دریائیم و دریا میرویم
قل‌تعالوا آیت‌است‌ازجذب‌حق　　تا بدانی ما کجاها میرویم

وتعبیر نظام شمسی ؛ در ارتباط نفوس مستعدّه با نفوس کاملهٔ اولیا ، همانند بازگشت‌امواج بدریا ، وپرتو خورشیدبکانون مشتعل آن ، با قاعدهٔ عشق وتجاذب، تعبیری است که در احادیث معصومی وآیات قرآنی باعبارتهای مختلف شده‌است. مانند این که فرموده‌اند : « المؤمن اشد اتصالاً بنورالله کاتصال شعاع الشمس‌بها » ویا « المؤمن ینظر بنورالله » .

پس با این مقدمات ثابت شد که‌قانون جاذبه ، همان‌طور که در عالم اجسام وکرات ، حکم فرماست‌بین عالم روح کلی وارواح ونفوس جزئیه نیز موجوداست واین همان مفهومی است که دراصطلاح عرفا بلفظ « عشق »بیان گردیده وآفرینش جهان ومخصوصاًانسان ، روی پایهٔ آن قرارداده‌شده است واین عشق همان مقتضای فطرت و غریزهٔ عالی انسانیت است که در اخبار و احادیث ، فطرت توحید نامیده شده ، وانبیا و اولیا وعرفا ، با نیروی روحانیّت خود ، آن غریزه را در نهاد سالك تحریك وزنده‌میکنند .

وهمین نیروی عشق است که عرفا را بکشف اسرار وسرودن اشعار دلکش‌و شیرین ویاد نیستان الست ، واداشته ، وسخنان آتشین مولانای رومی و فریدالدین عطار نیشابوری را شهرتی عالم گیر ، وشیوه‌ای جان فزاداده است .

صدر المتألّهین در کتاب اسفار میفرماید :

چنانچه ذات لایزال حق مرحلهٔ‌نهائی سیر موجودات است ، وهمهٔ موجودات

در سیر تکاملی میکوشند که خود را باو نزدیك کنند ، از این لحاظ نیز نهایت و ومرجع موجودات است که همهٔ ذرّات هستی در جستجوی آن ذات نا متناهی ، ومنبع کمالات بوده وهریك مطابق حدّ وجودی خوددر نیل بکمال باوتشبه میجویند، و همهٔ آنها بوسیلهٔ شوق و عشق ارادی و یا غریزی بسوی آن کمال نا متناهی در حرکتند .

حکمای متألّهین ، عقیده دارند شعلهٔ عشق در نهاد یکایك ذرات عالم هستی فروغ انداخته ، و همه موجودات با رشتهٔ شوق میخواهند که خود را با آن کانون ابدیت پیوستگی دهند واز کانون فیض او بهره‌مند گردند . ودر قرآن میفرماید :

« ولکلّ وجهة هومولّیها » که همه موجودات هدف ومحل توجه‌خاصی دارند که همواره بسوی آن می‌شتابند و رو بسوی آن دارند و آن کمال مطلوب موجودات است .

نظامی میفرماید :

فلك جز عشق محرابی ندارد — جهان بی خاك عشق آبی ندارد .
غلام عشق شو کاندیشه اینست — همه صاحبدلان راپیشه این‌است

شیخ فریدالدین عطار در اسرار نامه میفرماید :

دوعالم سایهٔ خورشید عشق است — دو گیتی حضرت‌جاوید عشق‌است
نگردد ذرّهٔ در هر دو عالم — که تا نبود کمال عشق محرم
بدست حکمت خود حق تعالی — نهاد از بهر هر چیزی کمالی
طلب جُست کمال‌آمد در این‌راه — دل دانا بود زین راز آگاه
همه آفاق در عشق‌اند پویان — در این وادی کمال عشق جویان
فلك در عشق خود دل پیر دارد — وز آن دیوانگی زنجیر دارد
کمال عشق پایانی ندارد — چنین رفته است و درمانی ندارد

وبیان این‌مطلب این‌است که هر یك ازنوامیس مدبرهٔ عالم ، برحسب‌غریزه در راه تکامل ، دنبال خیرو کمال مطلوب خود میروند و پیوسته از نقص و جنبهٔ

ظلمت وهیولویّت ، دوری میجویند ، واین اشتیاق‌وعشق غریزی بر کمال و خیر، دلیل‌اینست که کمال‌خواستهٔ ذاتی‌موجودات است ، والاا گرمعشوق بالذّات‌نباشد، موجودات ، بطرف اوگرایش وشوقی نشان نمی‌دهند ، پس درحقیقت ، مبدأ وعلت اصلی عشق موجودات ، خیر و کمال مطلوب آنهاست ، وهر اندازه اوصاف فاضلترو و کمالات در آن حقیقت مطلوبه زیادتر شود ، بهمان اندازه ،درجهٔ عشق باوزیادتر وشایستگی معشوق بیشتر گردد . [1] وچون کلیه‌اقسام کمالات وخوبیها ، مستفاد ازخیر اول و کمال نخستین است ، وهمهٔ کمالات منتهی بوجود بیهمتای او میشود، و هستی ذات او از شایبهٔ امکان ، وقوّه (مقابل فعل) مبرّا و پیراسته است ، پس منتهای خیرو کمال . وغایت عاشقی ومعشوقی ، وجود وهستی بی مانند اوست ،پس عشق حق بر ذات بیهمال خود ، کاملترین عشقهاست .

« اسپینوزا Spinoza »[2] نیز که از فلاسفه و عرفای درجهٔ اوّل اروپاست نزدیك بهمین عقیده و عقیدهٔ حکمای اشراقیّین را دارد و میگوید :

عشق‌بذات حق عقلانی است نه‌نفسانی ، و هیچ انفعالی بر او چیره نمی‌شود ودر این عشق بخلاف عشق نفسانی ، بخل ورشك راه ندارد ، یعنی عاشق حق‌همه‌را عاشق حق می‌خواهد ، و چون همه کس را مظهر حق می‌داند ، همه را دوست

۱ــ اسپینوزا در اینمورد میگوید که در طبع انسانی مرتبه کمالی هست بالاتر از آن که خود دارد، ورسیدن بآن کمال مانعی ندارد پس خیر حقیقی چیزی است که وسیلهٔ رسیدن بآن کمال است، ومنظور من باید این باشد که خودرابآن کمال برسانم وآن کمال حقیقت یاخیر، هرچه بسیطتر باشد مبنای‌علم محکمتر، واحاطهٔ اندیشه‌براموروعالم وسیعتر خواهد بود و همه معلومات ، از او سرچشمه خواهد گرفت بعبارت دیگر همه حقایق را در او ببینیم و اورا درهمه حقایق دریابیم .

۲ــ اسپینوزا در سال ۱۶۳۲ در آمستردام پـایتخت هلاند متولـد شده است وی از تعلیمات دکارت الهام گرفته ، واز مسلك یهودکه مسلك آباواجدادی او بود دوری‌گزیده ، وعمر خود را حکیمانه ودرویشانه گذارند و در ۱۶۷۷ میلادی بدرود زندگی گفت .

دارد ، [۱] عشق بذات حق نتیجهٔ عشقی است که‌ذات حق بخوددارد واز همین‌روست که میگوئیم خداوند مردم رادوست میدارد .

ودر واقع عشق حق بحق ، و عشق حق بخلق ، و عشق خلق بحق‌همه یك عشق است .

وهر چه معرفت انسان بنفس خود وعوارض‌حالات او بیشتر وروشنتر وبعلم تمام نزدیکتر باشد ، عشقش بذات حق بیشتر خواهدبود .

پس عشق ما نیز بروجود بیهمتای اوعشقی جاوید و کمالی پایداراست .

وبالاخره معلوم شد که همهٔ موجودات ، چه عقول و چه نفوس ، یا اجرام فلکی و عنصری ، خود را بمبدأ فیّاض ، پیوستگی میدهند ، و باو تشبّه میجویند وهمان عشق طبیعی وشوق غریزی آنان‌را دربرابر علّت‌نخستین وعلّت‌العلل ،خاضع وخاشع میسازد ، وحرکت بسوی علّت اوّل ، ناموس غریزی و روش فطری آنان است ، زیرا اگر عشق بروجود لایزال و ذات لایتناهی نباشد ، ناموس نظام احسن ورشتهٔ ارتباط معلولات ازبین میرود .

وعارف لبیب‌ازاینجا میفهمد که سرچشمهٔ فیّاض ابدیّت، غایت‌آمال ومنتهای حرکت موجودات عالی ونازل است ، زیرا کلیهٔ افراد آفرینش و کاینات ناخود آگاه با جاذبهٔ نیرومند او درحرکتند وبهمین جهت راز این سخن روشن گردد که « لولا عشق العالی لأنطمس‌السّافل » که اگرعشق واشتیاق نیروی ماوراء الطبیعه در نهاد موجودات نازل نباشد ، در نظام جهان هستی ،آشفتگی و خلل پیدا شود ، و گردش‌منظم‌جهان‌مختل گردد . پس‌عارف پیوسته بدان ذات بی‌منتها تعشق‌میورزد.

وبطور کلّی‌نیروی‌فعّاله‌ای که در کرهٔ زمین ، موجوداست عیناًهمانند نیروئی است که بعقیدهٔ قدما درطبیعت‌افلاك (یا کرات‌فضائی) نهفته ، و هیچیك ازآنها سیر

۱ــ وشیخ اجل سعدی شیرازی نیز بهمین مضمون نظر دارد که میفرماید :

درجهان خرم ازآنم که‌جهان خرم ازوست		عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل		آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست

معکوس ، بطرف نازل ندارند بلکه نقطهٔ حرکت آنها بهترین چیزی است که با آن تناسب دارند ، چنانچه حکیم فارابی معلّم ثانی [1] در فصوص میفرماید : « صلّت‌السماء بدورانها ، والأرض برججابها والماء بسیلانه والمطر بهطلانه» که کرات فضائی با گردش منظم خود ، وزمین با جنبش ملایم‌خود وآب باجریان خود وباران با ریزش خود، در اثر نیروی شوق بسوی علت العلل کشیده میشوند ،ودر مقابل او خاشع وخاضعند واین همان نماز موجودات علوی وسفلی است .

همه عالم صدای نغمهٔ اوست　　　که شنید این چنین صدای دراز ؟
سرّ او از زبان هر ذرّه　　　خود تو بشنو که من نیم غمّاز

وفریدالدین عطّار میفرماید :

اگر چشم دلت گردد بدین باز　　　برون گیری زیکیك ذرّه صدراز
همه در گردشند ودر روش مست　　　توبی‌چشمی ودرتواین روش‌هست

وبرخی از عرفاء فرموده‌اند :

آسمان با سرعت گردش ، و شدّت وجد وجولان خود ، و زمین با جنبش آرام خود درجهت عشق وشوق ، حالت مشترك دارند ، وعشق در نهاد آنان حکم فرماست وبلکه اشتیاق و لذّت این قبیل موجودات بالاتر ازلذّتی است که برای ما از تجلّی جمال ازلی میرسد ، وآسمانها و موجودات‌فضائی ، پیوسته درحال وجد وطرب بوده ، و مشاهدهٔ جمال‌ازل ، و سریان لذّت تجلّی ،آنان را مخمور و مست نگهداشته است که مولوی میفرماید :

تا چه مستیها بود املاك را　　　و از جلالت روحهای پاك را

پس عشق یا حبّ بمعنای وسیعتر که جنبهٔ استکمالی موجودات است هستهٔ مرکزی وحیاتی‌عالم است که موجودات جهان ، هر کدام بتناسب استعداد وظرفیت

۱ ـ محمد بن طرخان بن اوزلغ از اهل فاراب ترکستان بوده و با صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله معاصر بوده در۳٤۰ هجری درگذشته وی گفته‌که من کتاب سماع طبیعی ارسطو را دویست مرتبه خواندم . در بغداد نزد بشر بن متی بن یونس حکیم ، علم منطق وفلسفه راآموخت .

خود ، بوسیله آن موجود شده ، و پیوسته در تلاش و کوشش بمنظور نیل بکمال مطلوب خود می‌باشند . وسخن سرای بوستان عرفان، حافظ شیراز ازاین راز نهفته پرده برداشته چنین میفرماید :

در ازل پرتو رویش زتجلّی دم زد   عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم‌زد

وچون منتهای سیر راهروان حقیقت ، معرفت ذات بیهمتای حقتعالی است ومعشوق ازل ، ازجهت اوصاف کمالی ، نا محدود وبی منتهاست ، بناءً بر این برای عشق انسان کامل نیز که متعلّق بر ذات بی‌منتهای اوست ، نمیتوان حدّ و نهایتی تصوّر کرد ، وبهمین جهت خواجه حافظ شیرازی میفرماید :

درد ما را نیست درمان الغیاث   عشق ما را نیست پایان الغیاث

وشیخ فریدالدین عطّار پیوسته در طلب این درد یعنی درد محبّت وعشق‌حق بوده که میفرماید :

ذرّه‌ای دردم ده ای درمان من   ز آنکه بیدردت بمیرد جان من

کفر کافر را و دین دیندار را   ذرّهٔ دردت دل عطّار را

عرفای بزرگ از جهت اتّصال بمنبع فیّاض ولایت کلیّه ، چنان سراپای وجودشان از شعلهٔ عشق ، گرم و داغ شده ، و در دریای بیکران ابدیّت مستغرق شده‌اند ، که مرتّباً امواج حقایق ، ورموز و اسرارآفرینش ، ونکات عالیهٔ توحید ، بدامن طلب واشتیاق آنان فرومیریزد که قالب‌الفاظ ازگنجایش آن معانی ژرف ، ناتوان میگردد :

وچه بسا مطالب عالیهٔ توحیدبخامهٔ آنان جاری میشود کدازسطح نظرمردمان عادی ، وکم ظرف ، بالاتر است ، وچون براینگونه مطالب برمیخورند . بامقیاس اندیشه‌های کوتاه خود ، آنها را سنجیده و زبان بطعن و انتقاد باز میکنند .

پس سیر تکاملی ونشو و ارتقا، در سرتاسر ذرّات جهان ، ازموضوعات‌بدیهی و آشکار است ، و هر آنی‌جلوه‌های ربوبیّت ازمرکز نامتناهی حق در نهادکاینات در تابش و درخشیدن است ، و غریزهٔ عشق کلّیّه موجوداترا خواه‌ناخواه بسوی

ذات ابدیّت سوق میدهد .

و انسان یا عالم صغیر که نمودار عالم کبیر است ، از جهت جاذبهٔ فطری و موقعیّت ممتاز که دارد ، پیوسته میکوشد خود را بملکوت عالم و اسماء الهیّه ، پیوستگی دهد ، و اگر در اثر تشابه بارواح مجرّده ، خود را از قید علایق هستی بازرهاند ، و توجّه معنوی خودرا در نیروی لایزال تمرکز دهد ، بتدریج اتّصال او با عالم مجرّدات و فرشتگان بیشتر گردد ، شیخ فریدالدّین عطّار در مصیبت نامه میفرماید :

سیر چیست از جزء خودبیرون شدن | ذرّه گی بگذاشتن گردون شدن
جذب چیست از یك نظر ذرّه شدن | با پر جبریل بر سدره شدن

و عرفای الهیّین از بزرگترین شرائط سیر سالك در صراط مستقیم عشق و تکامل ، پیوستگی بکانون ولایت اولیاء وکاملان رامیشمارند چنانچه این ناچیز درین باره سروده‌ام :

شد صراط مستقیم رهروان | طیّ قوس اندر صعود ملك جان
هر کسی بر اصل خودمنضم شود | ز اسم کونی بر الهی در رود
یا رجوع هر کسی بر اصل خویش | زاسم کونی بر الهی رو به پیش
چون رود بالا بر اسم الرّحیم | فیض خاص حق بیابد از نعیم
باشدش با جمله اسما ارتباط | باز یابد معنی اهد الصّراط
چون سرشت آدمی ازعشق اوست | دایماً جوید رهی برسوی دوست

و با قاعدهٔ عدم انفکاك جزء از کلّ ، اولیاء جزء مانند اقمار نظام شمسی ، از نقطهٔ مرکزی ولایت کلّیّه میباشند .

گر تو خواهی همنشینی با خدا | رو نشین اندر حضور اولیا

شیخ نجیب الدّین رضای تبریزی صاحب سبع المثانی که از اولیای بزرگ و عرفای عالیقدر دورهٔ صفویّه است در سبع المثانی میفرماید :

گفت با ما آن صلاح الدّین ما | از ره اخلاص مردان صفا

گر تو خواهی همنشینی با خدا — رو نشین اندر حضور اولیا
شاد باش ای کوچه گردعاشقان — که‌تو خواهی بود انیس کاملان
کیست کامل چارده معصوم پاك — سینه‌ام از بهر ایشان چاك چاك

و از همین جهت، برای راهروان طریقت، چنانچه درتکمیل و تزکیهٔ نفس با کامل راه رفته، و عارف روشن بین اتّصال پیدا نکنند، ممکن نیست از حضیض عالم طبیعت، باوج سپهر انسانیّت برسند، و تا ارواح جزئی، پرده‌های بشریّت را از پیش پای خود برندارند، و در پرتو نور کلّی کاملان مستهلك نشوند امید وصول بمدارج تکامل، و پیوستگی با ارواح‌عالیه، و طی‌اطوار هفتگانهٔ قلبی‌برای آنان نیست. که مولوی میفرماید:

یا بگلبن وصل کن این خار را — وصل کن با نار نور یار را
وصل او گلبن کند خار تو را — نور او گلشن کند نار تو را

و بنا بر همین اصل، کلّیّهٔ عرفا و مشایخ تصوّف، خدمت شیخ کامل و مرشد صاحب ولایت را از فریضه‌های اصلی و شرایط اساسی طریقت میشمارند، و خود را با وسایط اولیای جزء اتّصال بنقطهٔ مرکزی ولایت (علی علیه‌السلام) میدهند و مخصوصاً راهروان سلسلهٔ ذهبیّه کبرویّه، معتقدند که تا برای پیر طریقت و شیخ کامل، فنای کلّی در نور ولایت کلیّه دست ندهد، نمیتواند طالبان وسالکان را در رشتهٔ تکامل معنوی تربیت نماید.

وچون علی علیه‌السلام بعدازپیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بنیان گذار مکتب تقوی‌وعبادت، و مکتب ایثار و فتوّت بوده است باتفاق همهٔ مورّخین، عبّاد و زهّاد که بعدها صوفیه نامیده شده‌اند سر مشق زهد و عبادت، وتکامل روح را از مکتب آنحضرت گرفته‌اند.

وهمان طوریکه سند همهٔ علوم و معارف‌اسلامی بآن سر چشمهٔ فیّاض ولایت میرسد، سند طریقت همهٔ اولیا وعرفای اسلامی نیزدر قرن‌های مختلف بقافله‌سالار اولیاء علی علیه‌السلام منتهی‌میشود. وجویندگان‌حقیقت مانند: کمیل‌بن‌زیاد، درس‌عشق

وحقیقت را از امام گرفته ، و پس از خود جمعی را از تعالیم عالیهٔ خود بهره‌مند ساخته ، وبمدارج انسانیت رسانده‌اند .

وبزرگان اهل صفّه ، مانند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد ، و عمار یاسر ، همه از شاگردان مکتب آن حضرت بوده ، و امتیاز خاصی در میان یاران امام داشته‌اند .

وعرفای کاملین ، مانند : مولانا جلال‌الدین رومی ، وسنائی غزنوی با بیانی پرشور که از نهاد آتشین ودردمند آنان برخاسته ، در ستایش شاه اولیا علی علیه‌السلام داد سخن داده ، و گرمی گفتار آنان ، صحنهٔ خاطر خدا طلبان ، و صاحبدلان را حرارتی عجیب میبخشد .

عارف کامل ، وسخن سرای بوستان حقایق ، و گنجینهٔ سرشار معارف وحقایق فریدالدین محمد عطار نیشابوری ، از جهت اتصال بانوار ولایت کلّیّه، شعلهٔ عشق ابدیت سراپای وجودش را فرا گرفته ، وبقدری امواج حقایق ، واسرار ورموز آفرینش و مباحث عالیه توحید ، از اندیشهٔ ملکوتیش ، سرریز کرده ، که قالب الفاظ ازگنجایش آن معانی بلند ناتوان گردیده است .

گاهی باروحی بلند پرواز ، وسرشارازبادهٔ حقیقت ، معانی عالیهٔ عرفانی را آن طور که استاد ازل گفته ، در قالب الفاظ بلیغهٔ نظم و شعر باز گو کرده ، و مفاهیم بلند را در لفافهٔ اشعار پوشانیده است .

که کمال خجندی گوید :

این تکلفهای من در شعر من		کلّمینی یاحمیرای من‌است

و گاهی از جهت استغراق در انوار ولایت کلّیّه ، شاه عشق علی علیه‌السلام را مکرّر در ضمن اشعار خود میستاید ، چنانچه شیخ همین کتاب را نیز بنا باشارهٔ معنوی علی علیه‌السلام بنام آن حضرت « مظهر العجایب » نامیده و اوصاف و فضایل شاه اولیا را در این کتاب بطور مکرّر بیان کرده است و چون سخنان او درین کتاب بدون اختیار ، ازغلبهٔ معشوق از نهاد پاکش‌تراویده ، چندان وقع واعتنائی

بانتخاب الفاظ ، ومحسّنات علم بدیع و عروض ندارد . (۱)

سینهٔ پاکش دریائی از معارف و حقایق را بصورت نظم و شعر ، در اختیار شیفتگان‌حقیقت ، وطالبان دیدار ابدیّت ، بیادگار گذاشته ، واین‌همان‌قوّهٔ تفکّر و دانشی است که از بارقهٔ حیات ابدی ، و عقل کل در گوهر تابناکش تابیده ، و فیض روح قدسی است که از منبع انوار ابدیّت باو اعطاء شده است .

سخن سنجان ، قدرت سخنش را در اسرار نامه و منطق الطّیر و خسرو نامه می‌طلبند ، عارفان و عاشقان مولا ، معانی‌عاشقانه را در مظهر العجایب و غزلیات و جوهر الذات او میجویند .

زیرا بقول شیخ اجل سعدی شیرازی در گلستان «مشاهدة الابرار بین‌التجلّی والاستتار» گاهی‌مینمایند و گاهی میربایند ، گاهی‌برحسب‌رعایت ظرفیّت‌مستمع ، اسرار را درپردهٔ الفاظ می پوشانند ، و گاهی از غلبهٔ مستی و سکر نام‌معشوق و علی علیه‌السلام راصریحاً روشن و بیان میکند .

چنانچه مولوی رومی در ستایش علی علیه‌السلام میفرماید :

هر چه گفتم مدح قوم ما مضی — قصد من ز آنها تو بودی از قضا

بهر کتمان مدیح از نامحل — حق نهاده است‌این‌حکایات‌ومثل

و شیخ عطّار در کتاب الهی نامه میفرماید :

ز مشرق‌تا بمغرب گر امام است — علی و آل او ما را تمام است

شرح حال فریدالدین عطار

شیخ فریدالدین محمّد بن ابراهیم بن اسحاق کد کنی ملقب بعطّار نیشابوری از اولیای مشهور وعرفای بزرگ معاصر سلاطین خوارزمشاهی دارای مقامات عالیه

۱ ـ مولانا جلال الدین در مثنوی میفرماید :

قافیه اندیشد و دلدار من — گویدم مندیش جزدیدار من

حرف‌وصوت‌وگفت‌رابرهم‌زنم — تاکه‌بی این‌هرسه باتودم‌زنم

عرفانی و کمالات صوری ومعنوی بوده ، و کلیّه اقطاب ومشایخ اهل سلوك از کاملین که بعد از عصر او آمده‌اند ، پیوسته نام او را بعنوان بزرگترین عارف کامل و واشعار اورا تازیانهٔ اهل سلوك خوانده ، وشخصیت عرفانی و معنوی او را ستوده ، و خود را دربرابر این روح بزرگ بسی خرد وناچیزشمرده‌اند .

افکار عارفانه و اسرار آمیز این عارف بزرگ نه تنها مورد ستایش عرفای شرق وبزرگان ومشایخ سلاسل فقر قرار گرفته ، بلکه مستشرقین و خاور شناسان بیگانه نیزمانند مارگریت اسمث ونیکلسن ، وقتی بافکار واندیشه‌های ملکوتی این شخصیّت الهی برمیخورند ، دربرابرعظمت روح‌او که اشعارش همه لبالب ازحقایق واسرار ودریائی از معانی ومعارف است ناگزیر از اعتراف بجلالت معنوی و مقام عرفانی وی میشوند .

نام او ازکثرت بزرگی و جلالت ، گاهی بعنوان **شیخ‌الاولیاء** و هنگامی به **سلمان ثانی وکشاف المعانی والاسرار** برده میشود (۱)

بزرگان اولیا وعرفای شامخین ، درهردوره‌ای اشعار و قصاید شیخ را شرح کرده و کتابها نوشته‌اند (۲) .

بسیاری از رموز واسرار عالیه مقامات عرفانی را درلابلای ابیات ومثنویّات وی میتوان جست ، و راه رفتهٔ کاملی است که چون راهنمای روشن بین ، اطوار هفتگانهٔ سلوك ، ، ومدارج حقیقت را قدم بقدم برای پویندگان راه حقیقت نشان داده ، وفرا راه اهل معرفت چراغی روشن فرا داشته است . در کتاب منطق الطیر که بزبانهای خارجی نیز ترجمه شده است .

« از مقامات تبتّل تافنا		پلّه پلّه تا ملاقات خدا

منازل طریقت را بصورت داستان پرندگان ، با مثالهای دلنشین و حکایات

---

۱ ـ ریحانة الادب ج ۳ .

۲ ـ مانند ابن بزاز اردبیلی با نقل ازعارف معروف شیخ صفی الدین در صفوةالصفا وآذری طوسی درجواهرالاسرار .

شیرین که مخصوص خود اوست شرح و بسط داده است .

در جلالت و بزرگی او همین بس ، که عارف بزرگی مانند مولانا جلال الدین رومی صاحب مثنوی در ستایش مقام معنوی او میگوید :

هفت شهر عشق را عطّار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

ونیز فرموده :

من آن‌مولای‌رومی‌ام که‌از نطقم‌شکر ریزد ولکن در سخن گفتن غلام شیخ عطّارم

ومحمود شبستری صاحب گلشن راز میفرماید .

مرا از شاعری خود عار نایند که‌درصد قرن‌چون عطّار ناید

وشیخ‌رکن‌الدین‌علاءالدوله سمنانی‌ازعرفای‌بزرگ‌قرن‌هشتم هجری‌فرموده:

سرّی که درون دل مرا پیدا شد از گفتهٔ عطّار وز مولانا شد

نام و کنیهٔ شیخ

کنیهٔ او بحسب اختلاف : ابوحامد ، یا ابوطالب ومحمد عوفی که خودمعاصر عطّار بوده درلباب الالباب در ذکر شعرای سلجوقی بعد از عهد معزی و سنجری کنیهٔ اورا با این عبارت : « افتخار الافاضل‌ابوحامد ابوبکر العطّار النیشابوری »[1] ذکر کرده ، وبعید بنظر میرسد که یك نفر دارای دو کنیه بوده باشد ، ولی نام او را ذکر نکرده است .

صاحب ریاض العارفین کنیهٔ اورا ابوطالب دانسته است .

و نام او چنانچه در مقدّمهٔ منطق الطیر خود بدان اشاره میکند ، محمد و نام پدرش ابراهیم است .

زادگاهش قریه کدکن واقع در زاوه (تربت حیدریه فعلی) بوده است

۱ ـ ص ۳۳۷ لباب الالباب عوفی چاپ لندن .

(صاحب کشف الظنّون حاجی خلیفه همه جا عطّار را اشتباهاً همدانی دانسته و این غلط است) .

شیخ در اوان کودکی بمشهد طوس نیز مسافرت کرده و قریب ۱۳ یا ۱۷ یا ۱۸ سال در طوس اقامت داشته است .

در همین کتاب ص (۱۱۳) میفرماید :

اصل من از تون معمور آمده　　مولدم شهر نشابور آمده
هست نام من محمّد ای سعید　　شد فریدالدّین لقب از اهل دید
من ز باب علم عطّار آمدم　　لاجرم گویای اسرار آمدم

وازین گذشته به بیشتر از کشورهای اسلامی مانند خراسان و هندوستان و ترکستان ، مسافرت نموده ، و بالاخره بنیشابور آمده ، و در آنجا اقامت گزیده است .

در کتاب لسان الغیب [۱] فرموده :

شهر شابورم تولدگاه بود　　در حرمگاه رضاام راه بود
مرقد اثنا عشر رفتم بچشم　　میزنم بردشمنانشان سنگ یشم [۲]
در حرمگه چند [۳] گشتم معتکف　　تا یقینم گشت سرّ من عرف
کوفه وری تا خراسان گشته‌ام　　سیحن و جیحونش را ببریده‌ام
ملك هندوستان و ترکستان زمین　　رفته چون اهل ختا از سوی چین
عاقبت کردم بنیشابور جا　　اوفتاد از من بعالم این صدا
چون رسی در شهر نیشابور تو　　بوی فقری بشنوی از خاك او

۱ ـ ص ۵۷ چاپ سربی تهران بتصحیح نگارنده .

۲ ـ طبق نسخهٔ لسان الغیب بریتیش موزیوم که مرحوم قزوینی بدان استناد جسته ولی در نسخهٔ مصحح نوشته شده بود : « دشمنان راکنده‌ام ازپوست پشم » .

۳ ـ « در حرم چند سال » نسخهٔ مرحوم قزوینی .

ولادت عطار

طبق نوشتهٔ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی و هفت اقلیم رازی و مجالس المؤمنین و رضا قلیخان هدایت ، ولادت وی در روزگار سلطنت سلطان سنجر بن ملکشاه در تاریخ۵۱۳ اتّفاق افتاده‌است ولی‌این تاریخ باتاریخی که شیخ در آخر مظهر العجایب فرموده مطابقت نمیکند . شیخ درمظهر العجایب میفرماید .

اندر آنسالی که طبعم گشت یار بود سال پانصد و هشتاد و چهار
سال عمر من ز صد بگذشته بود جمله اعضایم بدرد آغشته بود

بنا بر این بایستی ولادت شیخ ، پیش از سال پانصد هجری و دربین سالهای۴۸۲ و۴۸۳ بوده باشد ، وبا این ترتیب ممکن است عقیده تذکره نویسان که سنّ شیخ را ۱۱۴ سال دانسته‌اند درست باشد.

بهر صورت بیشتر ازتذکره‌ها وفات شیخ را در۶۲۷ دانسته‌اند ، و عوفی که نام شیخ را در ضمن شعرای بعد از سنجر نوشته وبلفظ « هست » تعبیر کرده معلوم میشود که عطّار پس از وفات سنجر (۵۵۲) هجری ، شهرتْ یافته و تا سال ۶۱۷ که سال تألیف لباب الالباب است زنده بوده است ، زیرا عوفی . اشاره‌ای بدر گذشت اونمی کند ، وبعنوان افتخار الافاضل ازشیخ نام میبرد .

بهر ترتیب که هست آخرین حادثه که شیخ در کتب خود بدان اشاره‌میکند حادثهٔ غز واقع در ۵۴۸ هجری‌است که‌خراسان مورد حمله وتاخت وتازغزّان قرار گرفت و دربعضی نسخ منطق الطیر در پایان کتاب اشاره بتاریخ تألیف منطق الطیر میکند و میفرماید .

حقّ تعالی از مدد درها گشاد و اتّفاق ختم این نسخه بداد
روز سه‌شنبه بوقت استوا بیستم روزی بد از ماه خدا
پانصد و هشتاد وسه بگذشته سال هم ز تاریخ رسول ذوالجلال
گفت عطّار از همه مردان سخن گر توهم مردی بخیرش یاد کن

شیخ عطّار بطوریکه در کتاب مظهر (صفحه ۲۵۶ این کتاب) که در وزن با مظهرالعجایب اختلاف دارد میفرماید : در دوران کود کی هیجده سال یا سیزده سال باختلاف نسخه‌ها رر مشهد طوس اقامت داشته ، واز آستان امام هشتم فیض‌ها می‌برده است : که میفرماید :

بوقت کود کی من هیجده‌سال[1] بمشهدبوده‌ام خوشوقت‌وخوشحال
دگر رفتم بنیشابور و تون هم بآخر گشت شابورم چو همدم
بشابورم بُدندی سالکان جمع از ایشان داشتم اسرارها سمع

و چون پدر شیخ عطّار از مریدان قطب الدّین حیدر زاوهٔ بوده ، لذا شیخ نیز در کود کی حضور قطب الدّین حیدر را ، کها کنون قبرش در تربت‌حیدریّه است دریافته و از او فیضها برده است (و زاوه بواسطهٔ مزار او بنام تربت حیدریّه نامیده شده) .

بنا بنوشتهٔتذ کرهٔ دولتشاه ، قطب‌الدین حیدر ، یکی ازابدال و مجذوبین که دستهٔ از عرفاء شمرده‌میشوند بوده است ومعلوم نیست سند ارادت قطب‌الدّین‌حیدر چنانچه بین سلاسل فقرامعمولست بکدام‌یك ازمشایخ‌تصوّف می‌پیوندد ودر گذشت وی را در سال ۵۹۷ هجری دانسته‌اند و آنچه معلوم است قطب الدّین حیدر از مجذوبین بوده و بهمین جهت نام او معروف نشده است ، و تذکره‌ها فقط بذکر تاریخ وفات او اکتفا کرده‌اند و این قطب الدّین حیدر غیر از قطب‌الدّین‌حیدر تونی است که در سال ۸۳۰ در تبریز در گذشته و او باسم امیر حیدر معروف بوده است که در اوّل کوی سرخاب مدفون بوده است .

و در بعضی تذکره‌ها از آن جمله تذ کرهٔدولتشاه مینویسد که شیخ در ایّام جوانی بر کن الدّین‌اکّاف نیشابوری (متوفی ۵٤۹) نیز ارادت داشته است ونسبت به‌استاد وپیر طریقت وی ، تذ کره نویسان اتّفاق دارند که شیخ فریدالدّین عطّار

---

۱ ــ درنسخه بریتیش موزیوم که مرحوم قزوینی در مقدمهٔ تذکرة الاولیا ازآن نقل میکند نوشته شده : « بوقت‌کودکی من سیزده سال » .

در علم تصوّف و عرفان از مریدان شیخ مجدالدّین بغدادی خوارزمی طبیب مخصوص سلطان محمّد خوارزمشاه [1] (۵۹۶ـ۶۱۷) ششمین پادشاه خوارزمشاهیان بوده است زیرا در مقدّمه تذکرة الاولیا میفرماید : « من یك روز پیش امام مجد الدّین خوارزمی در آمدم ... »

پس بتقریب معلوم میشود که شیخ از رجال و عرفای نیمهٔ دوّم قرن ششم و نیمهٔ اوّل قرن هفتم بوده است ، و نیز چون از شیخ نجم الدّین کبری خوارزمی مقتول در سال ۶۱۸ هجری در کتاب مظهر العجایب نام برده و گفته است :

این چنین فرمود نجم الدّین ما آنکه بوده در جهان از اولیا
آن ولی عصر و سلطان جهان منبع احسان و نور عارفان
شیخ نجم الدّین کبری نام او در جهان جاودان پیغام او

و لفظ « بوده » ماضی بعید است ، چنان معلوم میشود که شیخ فرید الدّین مدّتی بعد از سنهٔ ۶۱۸ که سال شهادت شیخ نجم‌الدّین کبری است میزیسته و بدین جهت هم بایستی تاریخ وفات او بعد از سال ۶۱۸ باشد .

عوفی در لباب الالباب در خصوص شیخ مجدالدّین بغدادی استاد شیخ‌عطّار مینویسد [1] :

« الشیخ الامام الشّهید مجد الملّة و الدین قطب المشایخ شرف بن المؤیّد البغدادی ـ ره ـ شیخ الشیوخ مجد الدّین بغدادی کان فضل و آبادی بود ، در علم طبّ ابدان مسیح زمان و نادرهٔ کیهان ، و در خدمت ملوك و سلاطین روزگار قربتی تمام یافته بود ، ناگاه برق محبّت الهی بر اطلال و رسوم نهاد او بجست ، و جملگی تجمّل و مهتری او را بسوخت ، ملك هستی او را محو کرد ، از سر جملگی دنیا برخاست و در خدمت شیخ نجم‌الدّین کبری ملازم شد و پانزده سال درخارزم ریاضتهای شگرف کرد ، و آخر الامر شیخ الشیوخ حضرت خوارزم شد ، وهرگز

۱ ـ ص ۲۳۱ لباب الالباب چاپ لیدن .

در خوارزم کس را آن مکنت نبوده‌است که او را بود و آخر الامر بسعادت‌شهادت رسید، و روزی در خوارزم از لفظ مبارك او شنیدم :

غزل

هر آن کسی که زهجران‌سپر بیندازد		ز عشق خویش بعشق کسی نپردازد
هر آنکه پای نهد در قمارخانهٔ عشق		نخست بازی باید نصیبه دربازد
لب ار ببوسهٔ خاك درش عزیز شود		ز کبر برفلك آن لحظه سر برافرازد
هزار بیلك تعبیر اگر خورد ز تو دل		ز عشق دم نزند خویش فرا سازد
اگر وفا کند آن دلبر از جفا دل من		بجز وفا نکند چون همی بدو نازد

و چون از شیخ مجد الدّین بغدادی با عبارت شهید نام برده معلوم میشود در تاریخ تألیف کتاب لباب الالباب در گذشته بوده و عطّار در این تاریخ حیات داشته است .

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید : « او برادر بهاء الدّین بغدادی کاتب سلطان تکش خوارزمشاه (۵۵۸-۵۹۶) میباشد و هر دو از بغدادك‌خوارزمند نه از بغداد معروف ، وفات او را باختلاف در سنه ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۱۳ و ۶۱۶ نوشته‌اند و الاخیر اضعف الاقوال » (۱) .

در تذکرهٔ روز روشن تألیف مولوی محمّد مظفّر (۲) نیز مینویسد : شیخ فرید الدّین محمّد بن ابراهیم عطّار بن اسحاق نیشابوری مکنّی بابو حامد از مریدان و خلفای شیخ مجد الدّین‌بغدادی‌است - اشعارش یك لك و چهل هزار بشمار آمده نسخه اخوان الصفا - اسرار نامه - پند نامه - جواهر الذّات - منطق الطیر - مصیبت‌نامه - مظهر العجایب و اشتر نامه و عبیر نامه و گل و بلبل و سوای‌این چهل رساله دیگر از منظومات اوست .

۱ - تاریخ گزیده ص ۴۹۲ چاپ لیدن و صفحه ۱۳۹ و ۱۴۲ .
۲ - ص ۵۵۲ چاپ سربی تهران بتصحیح آقای رکن زاده آدمیت .

سلسله طریقت عطار

در سلسله طریقت عطّار گر چه بسی سخنها گفته شده بعضی او را اویسی دانسته‌اند ولی بنظر نگارنده هیچ سندی بهتر از گفتهٔ خود او نیست.

شیخ در کتاب مظهر العجایب که باتّفاق اغلب تذکره‌ها مسلّماً ازمنظومه‌های خود اوست و برخلاف گفتهٔ بعضی از معاصرین دلایل زیادی داریم که این کتاب از شیخ است در اشعار زیر بطور اشاره استاد خود را یاد میکند ولی نام او را نمی‌برد [1].

چون پدر روزی باستادم سپرد	نزد او از راه تعلیمم ببرد
آن معلّم بود عالم در جهان	همچوخورشیدی که‌باشداوعیان
آن معلّم بود وارث در علوم	حکمت لقمان نموده در نجوم
او تصوّف را نکو دانسته بود	در بالماس معانی سفته بود
در علوم جعفر او پی برده بود	پی باسرار نهانی برده بود
داشت او یك سلسله کانرا ذهب	خاص اهل‌البیت گویندای‌عجب

و نیز میگوید. که نجم‌الدّین کبری خوارزمی هم چند مرتبه نزد او آمده بود، و از اینجا هم معلوم میشود که چون شیخ در نیشابور ساکن بوده، بنا بر این بوسیلهٔ همان استاد کامل، ارتباط با شیخ نجم الدّین کبری داشته است که میفرماید: [2]

چند نوبت نجم دین کبرای ما	آمد اندر پیش آن کان صفا
لیك جدّم نیست تا نامش برم	از می سلطان خود جامش برم

و میفرماید استاد مزبور از فخرالدّین (مقصود فخرالدّین رازی صاحب

---

۱ ــ ص ۲۲ این کتاب.

۲ ــ ص ۱۱ این کتاب.

تفسیر معروف) (۱) که با عرفا و صوفیه سلسله کبراویّه، عداوت میورزیده، خاطرهٔ خوشی نداشت، زیرا امام فخرالدین رازی اساساً برای اینکه مقام حکما و فلاسفه را در نظر سلطان وقت (خوارزمشاه) بزرگ وانمود نماید، پیوسته درصدد تکفیر و تخریب عرفاء و صوفیه کبراویّه بوده است (۲) و حتّی صاحب روضات الجنّات از سلّم السّموات نقل میکند: که میان فخر رازی و شیخ مجد الدّین بغدادی شیخ الشیوخ خوارزم، دشمنی و کینه بغایت رسیده بود و علّت قتل شیخ مجد الدّین بغدادی را با اشارهٔ خوارزمشاه، مبتنی بر سعایت شاگردان فخررازی می‌داند.

پس از گفتهٔ شیخ در کتاب مظهر العجایب معلوم‌میشود که شیخ فریدالدّین عطّار ارادت بمشایخ و اولیای سلسلهٔ کبرویّه ذهبیّه داشته است ـ و همچنین در اینکه عطّار سخت معتقد بشیخ مجد الدّین بغدادی بوده است. از تلو سخنانش پیداست که در ابتدای کتاب تذکرة الاولیاء میفرماید: «روزی پیش امام مجد الدّین بغدادی در آمدم او را دیدم که میگریست، گفتم خیر هست، گفت زهی سپاه سالاران که در این امّت بوده اند بمثابت انبیاء علیهم‌السلام که علماء امّتی کانبیاء بنی اسرائیل . . .»

ودر این کتاب‌نام استاد مزبور(۳) رانبرده ومعلوم نیست که این شخص که‌پیر طریقت و استاد وی بوده نامش چیست، و در عین حال دراوصاف او میگوید:

سی هزار اسرار حق دانسته بود — از وجود خویش کلّی رسته‌بود

۱ ـ فخر الدین محمد رازی از بزرگترین علما و متکلمین عصر خوارزمشاهی‌بوده، و بگفته استاد فروزانفر از بنی اعمام سلطان ولد بلخی ولادتش درسال ۵۴۳ و ۵۴۴ وروز دوشنبه اول شوال ۶۰۶ هجری درگذشته استروضات الجنات چاپ‌اول صفحه۱۹۰و۱۹۳ .

۲ ـ روضات الجنات و زندگانی مولوی ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ چاپ اول .

۳ ـ بعید بنظر میرسد که این‌شخص که عطار نام‌برده همان رکن الدین اکاف‌دانشمند معروف از علما و زهاد معروف نیشابور باشد .

سی هزار از گفته شرع رسول سی هزار دیگر از راه عدول

از این ابیات چنان بدست میآید که استاد وی علاوه از دانش طریقت و مقام معنوی در علم رسوم زمان، و علم الحدیث نیز سر آمد زمان بوده، چنانچه سی هزار حدیث نبوی، و سی هزار حدیث با اسناد مختلف در حفظ داشته، واین خود میرساند که در دانش صوری و علم الحدیث نیز از حافظه و هوش زیادی بهره مند بوده است [1].

باری در مقالات صفوة الصفا که ابن بزاز اردبیلی در سال ۷۵۹ هجری در تاریخ زندگانی عارف معروف شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی (۷۰٤ ـ ۷۸٤) [2] تالیف نموده، در باب چهارم فصل سوم در تحقیقات شیخ بر الفاظ و عبارات مشایخ ـ وقتی بتحقیق ابیات شیخ فریدالدین عطار میرسد ـ مینویسد: [3] «در تحقیق این بیت «شکر» که استاد عطار بوده قس:

ره محو شد از پا و سر ره رو نماند و راهبر

در فقر فانی شد شکر در بحر معنی جاودان

شیخ (مقصود شیخ صفی الدین است) فرمود: چندانکه مکان باشد، راه باشد وراه بر باشد وراه رو باشد، و چون سالك بانتهای مکان رسد راه نیز نماند، اما چندان که راه باشد، راه رو وراه برباشد، و چون راه بسر حد **«وان الی ربك المنتهی»** شود راه روی وراه بری نماند وفانی شوند وبذل وجودخود کنند، وچون از هستی ایشان هیچ نماند که فقر عبارت از این است از صفات خود فانی شوند ودر عالم معنی جاودان گردند».

از اینجا معلوم میشود که عطّار درعلم طریقت ونظم وشعر استادی داشته که تخلص او در شعر شکر بوده است، وممکن است همان استادی که در کتاب مظهر

---

۱ ـ ص ۱۱ این کتاب.

۲ـ کتاب صفوة الصفا باهتمام وخط وحید الاولیاء آقامیرزا احمد تبریزی قدس سره درسال ۱۳۲۰ در بمبئی باچاپ سنگی بچاپ رسیده.

۳ـ رجوع بصفحه (۱۷۸) مزبورشود.

اشاره میکند ، ونام او را صریحاً نمیبرد . همین شخص بوده است که از کثرت فنا وفرار از شهرت ، تذکره نویسان نامی ازاو نبرده‌اند ، وچون اشعار او بین عرفای قدیم مستند بوده ، وپایهٔ بلندی داشته . معلوم است که‌او خود از پیش قدمان‌سلوك وعرفان بوده ، ودور نیست که او نیز بشیخ نجم الدین کبری که سلسلهٔ ذهبیه بعدا از کثرت شهرت و جلالت معنوی‌از جهت انتساب باو « کبرویه » نامیده شده است ، ارادت داشته . [1]

ونوشتهٔ صاحب بستان السیاحه که سلسله ذهبیه‌راازفعل « ذهب » مشتق‌دانسته و انشعاب آن را با تقلید از مجالس المؤمنین از سید عبدالله برزش آبادی معاصر شاهرخ گورکانی میداند ، از فروغ حقیقت بسیار دور است‌زیرا عصر گورکانی اقلا دویست سال بعد از زمان عطار بوده است وخود مطالب این کتاب ازین جهت نیز مورد استناد ماست ، که دراواخر قرن ششم هجری ، عطار ، سلسلهٔ استاد خود رابنام « سلسله الذهب » بیان میکند .

واتفاقاً بعضی از معاصرین [2] نیز باپیروی از نوشته بستان السیاحه ومجالس المؤمنین عقیده‌مند شده‌اند ، که سلسله ذهبیه از سید عبدالله برزش آبادی خلیفه خواجه اسحق ختلانی ومعاصر سید محمد نور بخش (۸٦۹) منشعب شده است ، و سید محمد نوربخش راموٌسس سلسلهٔ نور بخشیه دانسته واز اینرو معتقد شده‌اند که این سلسله بعد اززمان خواجه اسحق ختلانی پیدا شده‌است بنابراین دلیل دیگری از کتاب شرح گلشن راز شمس الدّین محمد لاهیجی که خود از تربیت شدگان سید محمد نوربخش است میآوریم .

۱ــ بعید نیست که دیوان « شکر » استاد عطار بعدها یادر حمله مغول ازبین رفته‌باشد زیرا معلوم میشود که این دیوان در قرن هفتم بسیار معروف وبین عرفا دست بدست میگشته است که عارفی بزرگ مانند شیخ صفی الدین ابواسحق اردبیلی اشعارش را شرح کرده است .

۲ــ آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب استاد دانشگاه در رساله ارزش میراث صوفیه ص ۷٤ .

شمس الدّین محمّد لاهیجی شارح گلشن راز شبستری در کتاب مزبور که بنام مفاتیح الاعجاز است [1] در شرح این بیت گلشن راز که گفته :

چو پیر ما شو اندر کفر فردی   اگر مردی بده دل را بمردی

میفرماید « هدایة » ، چون‌سخن بمرکز دایرهٔ وجود که کامل وهادی‌زمانه است وسلسله او منجرشد ، ذکر سلسلة الذهب [2] ، نموده که چون زرسرخ‌ازهمه غشها پاك است واین فقیر حقیر بمحض عنایت وهدایت الهی ، دست اعتصام دروزده ، باعلا مراتب کمال که لایق استعداد خود بود رسیده است ، مناسب نمود تاتذکرة الاولیا باشد .

بدان‌که این فقیر که‌محمدبن یحیی‌بن علی جیلانی لاهیجی ام‌رید حضرت سید محمّد نور بخشم وآنحضرت مرید حضرت‌خواجه اسحق ختلانی است وآن‌حضرت مرید امیر سید علی همدانی است . »

دراواخر کتاب منقبة الجواهر [3]حیدر بدخشی نسخه‌عکسی کتابخانهٔ‌لندن که وی کتاب مزبور را در حالات و کرامات امیر سید علی همدانی متوفی (۷۸۶) نوشته است مینویسد :

نقل است از شیخ خلیل‌الله بغلانی قدّس سرّه السبحانی که یکی از خلفای حضرت خواجه اسحق ختلانی است ، فرموده که روزی از زبان مرشد خود شنیدم که از آن جناب سعادت ، پرسیده بودند که‌ای بزرگوار معرفت‌الله چگونه حاصل

۱ـ بعقیده نگارنده چون اسناد سلسله علیه ذهبیه از حضرت رضا علیه السلام بوسیلهٔ معروف کرخی منشعب شده واز طرفی اسناد آن بوسیلهٔ امام هشتم باجداد عظامش میرسد ، مانند حدیث تهلیل (که معروف بحدیث سلسلة الذهب است) از اینجهت ذهبیه نامیده شده و از طرفی چون عموماً منتسبین‌باین‌سلسله دارای مسلك تشیع واز شیعیان‌خالص الولای ائمه اطهارعلیهم‌السلام هستند از اینرو نیزباین نام نامیده شده .

۲ـ چاپ سنگی تهران (ص ٤٦٤) .

۳ـ از این کتاب نسخهٔ کهنه بسیار قدیم ومغلوطی درکتابخانه خانقاه‌احمدی تهران موجود است .

میشود ، درجواب فرمودند که : « **من عرف نفسه فقد عرف ربه** » پس گفتند که این کس نفس چگونه شناسد ، در جواب فرمودند که این رفتار ، لایق هر حیوان نخواهد بود بلکه اسب عراقی بهمت بلند خود ، جائی میرسد ، وهر لاشه بموافق قوت خود راهی میرود چنانچه قوله تعالی : « **کل شئی خلقناه بقدر** » هر که خدای را بشناسد از او حال طلب کردن ، دور است ، چنانچه کلام بر این دال است « **من عرف الله کل لسانه** » و اگر چه « **من عرف الله طال لسانه** » هم فرموده‌اند امّا این وقتی باشد نه که هر ساعت وهر دم ، وهر کس که از معتقدان طریق ماست یقین باشد که خداشناس خواهد شد ، از بس که این راسلسلة الذهب میگویند چنانچه نبوت پس از نسل ابراهیم خلیل‌الله تمام است ، همان سبیل‌ولایت ومعرفت در این طریق ختم شده است ، هر که‌پای درطریق کبرویه در آورد ، البته سالك راه طریقت وحقیقت خواهد شد. »

پس معلوم میشود که این سلسله قبل از دورهٔ امیر عبدالله برزش آبادی بنام سلسلةالذهب نامیده میشده زیرا امیرسید علی‌همدانی درتاریخ۷۸٦ درگذشته‌است .

وبنا براین‌نوشتهٔ رضا قلیخان‌هدایت‌وقاضی نورالله‌شوشتری‌درمجالس‌المؤمنین مأخذ صحیحی ندارد .

درگذشت شیخ

سال در گذشت وشهادت شیخ راباختلاف نوشته‌اند .

۵۸۹ (دولتشاه وقاضی نورالله)

۵۹۷ (فهرست عربی ولاتینی قدیم برتیبش موزیوم ص ٤۸).

٦۱۹ دولتشاه وحاج خلیفه‌وتقی کاشی‌وامین‌احمد رازی ولی‌چون نام شیخ در تذکرهٔ لباب الألباب ذکر شده و اشاره‌ای بدرگذشت وی نشده معلوم میشود که بعد ازتاریخهای‌مزبور حیات داشته است وصحیح آنست که فوت‌او درسال ٦۲۷ بوده است .

در تذکره روز روشن مینویسد : که شیخ در یورش هلاکوخان بنیشابور هنگام قتل عام . مغلی از آن لشگر شیخ عطار را بمقتل کشید .

دربعضی تذکره‌ها نوشته‌اند .

شیخ درفتنهٔ چنگیزی ، بدست مغولی، اسیر گردیده ، خواست آن بزرگوار را شهید کند مغولی دیگر گفت اورا مکش من هزار دینار در بهای او بتو میدهم ، شیخ بمغول اوّلی گفت مرا باین مبلغ مفروش ، چه دیگران ببهای گرانتر خواهند خرید ! شخص دیگر گفت اورا بمن واگذاریك توبره کاه بگیر ،شیخ گفت بفروش که ارزش من همین است مغول خشمناك شده بشمشیری آنجناب را بسعادت شهادت فائز ساخت واین در دهم ماه جمادی الثانیه سال ششصد وبیست وهفت یاسی ودوبوده واین مقوله نیز بنظر بعید میرسد وممکن است آنچه که شیخ بهاء الدین محمد عاملی صاحب کتاب کشگول (متوفی ۱۰۳۰ هـ) در کشکول[1] مینویسد ، درست باشد وآن این است « لمّا جاء التّتر الی نیسابور و وضعوا السیف فی اهلها اصاب الشیخ العارف العطّار ضربة علی عاتقه وهی التی مات بها روی ان الدّم کان یسیل من جرحه و قد قرب موته وهو یکتب باصبعه من دمه علی الحایط هذین البیتین » .

یعنی وقتی لشکر تاتار نیشابور رسید و اهل نیشابور را قتل عام کردند ضربت شمشیری بر دوش شیخ رسید و شیخ با همان ضربت از دنیا رفت ، نقل کرده‌اند که خون از جراحتش میریخت و مرگش نزدیك شده بود ، شیخ با انگشت خود ازخون بردیوار این رباعی را نوشت :

در کوی تورسم سرفرازی این است | مستان ترا کمینه بازی این است
با اینهمه رتبه هیچ نمی‌یارم گفت | شاید که‌ترا بنده‌نوازی‌این‌است[2]

---

۱ ــ ص ٤۹۸ چاپ سنگی نجم الدوله .

۲ ــ اتفاقاً عین همین قضیه را نیز بشاعر معروف کمال الدین اسمعیل اصفهانی ، که اونیز درسال (٦۳۵ هـ) در حمله مغول باصفهان کشته شده ، نسبت داده‌اند که هنگام مرگ وشهادت دردیوار سرای خود نوشت :

دل خون‌شد وشرط جانگدازی این است | در مذهب ما کمال بازی این است
با اینهمه رتبه هیچ نمی‌یارم گفت | شاید که مگر بنده نوازی این است

✿ ✿ ✿

امیر علیشیر نوائی وزیر سلطان حسین بایقرا درسال۸۹۱ بر مرقد شیخ بقعه و بارگاهی ساخت و کتیبه‌ای نیز در مرقد او نویساند که آن کتیبه تا این اواخر باقی بوده است و عارف محقق و استاد بزرگوار والدم سال ۱۳٤٤ قمری ۱۳۰٤ شمسی که بعزم زیارت بقعهٔ شیخ بنیشابور مسافرت کرده بود در سفرنامه مشهد مینویسد :

« در دورهٔ بقعه مبارکه حصاری از آجر با دو سر در مشتمل بر طاق‌نما ساخته‌اند ، ولی افسوس بعضی ازآنها ریخته وتازه خراب شده بود ، ومقبرهٔحضرت شیخ را باگچ از زمین مرتفع کرده‌اند وپهلوی مقبره سنگ سیاهی ازرخام بزرگ وبلند مثل ستون برپاست که یکپارچه است ، و بقدر دو ذرع از زمین بلندتر است وباید بقدر یکذرع هم زیرخاك باشد ودراطراف سنگ اشعاری عربی وفارسی‌نوشته بودند من جمله :

هذه جنّات عدن فی الدّنا		عطّر العطّار مهجه من دنا
قبرآن‌عالی مکان‌است اینکه بود		خاك راهش دیدهٔ چرخ کبود
شیخ عالی رتبه عطّار فرید		آنکه هستند اولیا او را مرید
طرفه عطّاری که از انفاس او		قاف تا قاف جان شد مشکبو

خاك نیشابور تا یوم‌القام
فخرها دارد ازین عالیمقام

وهمه‌قرآنی وخطّ‌ثلث بود ودرپایین‌اسم‌سلطان‌حسین بود که‌پسرشاهرخ‌میرزا است معلوم شدکه با امر امیرعلی شیر وزیر آن بقعه را سابقاً تعمیر کرده‌اند ، و چون خواندن‌آنها با ضعف چشم ، موقوف بود بر دست بر سر قبر گذاشتن وخم شدن ، که نوعی سوء ادب بود لهذا متارکه شد » تا اینجا از سفرنامهٔ والد ماجد قدس روجه نقل گردید و اخیراً از طرف ادارهٔ انجمن آثار ملی بطرز جالبی تعمیر گنبد وتجدید بنای بقعهٔ شیخ‌انجام شده است .

تألیفات و آثار شیخ

امین احمد رازی صاحب هفت اقلیم[1] با نقل از مجالس العشّاق مینویسد : شیخ در اوان طفولیّت نظر تربیت ازقطب الدّین حیدر یافته ، وحیدری‌نامه را بنام وی نظم نموده ، و چون در عنفوان شباب‌سروده ، مرتبه‌اش از دیگر اشعار او کمتر است و بعد از کسب کمال نزدیك هفتاد سال بجمع‌حکایات‌صوفیه‌مشغول گردید . و عین همین قول را دولتشاه نیز در تذکرهٔ خود نقل کرده‌است .

و نیز درهفت اقلیم‌میگوید : و کتب مثنوی وی بدین موجب است که‌صورت ایراد می‌پذیرد :

الهی نامه ـ اسرار نامه ـ مصیبت نامه‌ـ بلبل نامه ـ پند نامه ـ جواهر نامه بی‌سر نامه ـ خسرونامه ـ ولدنامه ـ اشترنامه ـ جواهر الذات ـ مظهرالعجایب منطق‌الطیر ـ گل و هرمز و شرح القلب و از منثوراتش تذکرة الاولیا و اخوان الصّفا امروز متداول است .

تاریخ وفات او را با نظم چنین گفته است :

شیخ عطّار آن فرید روزگار　　مرشد شاهان و شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما　　سال‌تاریخش ازآن‌شد(راه‌فقر)[2]

از اشترنامه این دو بیت‌را نقل کرده :

درگذر زین خاکدان خوار خوار　　برگذر زین صورت ناپایدار
هست دنیا آشیان حرص و آز　　مانده از فرعون و از نمرود باز

از لسان الغیب اشعار ذیل را نقل کرده :

هست میراثی مرا حبّ علی　　از پدر بوذر ابا مادر ولی

---

۱ ـ ص ۲۲۹ جلد دوم چاپسربی تهران سال ۱۳٤٤ مطبوعهٔ علی اکبر علمی .

۲ ـ در صورتیکه جملهٔ (راه فقر) را با حساب ابجد حساب کنیم تاریخ وفات‌شیخ سال ٥٨٦ میشود و این مخالف نوشتهٔ اغلب تذکره‌هاست و درست هم نیست .

تار و پود اصلی ام ز آن دلبر است | چار خلقانم از آن بالاتر است
همرهی خواهم در این راه دراز | تا شوم در صحبت او سرفراز
همرهی کن با من اینجا غیر نیست | چون براه گمرهانم سیر نیست
در شریعت مصطفی پیر من است | در طریقت مرتضی میر من است

و نیز از کتاب مظهر اسرار که گویا مقصودش همین مظهر العجایب است اشعار زیر را نقل میکند:

بود شیخی عابدی بس پارسا[۱] | مثل او شیخی نبوده در صفا
داده او را معرفت یزدان پاك | غیرحق را کرده او درزیر خاك
رفت روزی نزد هارون بر ملا | تا بگوید سرّ اسرار خدا
چون بدیداورا خلیفه عذرخواست | گفت هستی درجهان تو شیخ راست
زاهدی مثلت ندیدم در جهان | هست زهد توبه پیش من عیان
شیخ گفت اورا که زاهد نیستم | من بزهد خویش عابد بیستم
زاهد دنیا توئی ای شاه دین | زآنکه داری ملك دنیا درنگین
خود باین دنیا قناعت کردهٔ | آخرت را تو بدو بسپردهٔ

من بهر دو کی قناعت میکنم
وصل او خواهم باینها کی کنم

در تذکرهٔ غنی چاپ هند میگوید از منظومات شیخ، منطق الطیر و مظهر ــ العجائب و اشتر نامه مشهور است اشعار شیخ یکصد هزار بیت است صاحب آتشکدهٔ آذر میگوید من پنجاه هزار بیت او را دیده‌ام.

صاحب ریاض العارفین نقل میکند که کتب شیخ یکصد و چهارده جلد است و نام بعضی از مثنویات را که صاحب ریاض نام میبرد بدین شرح است:

اسرارنامه ــ منطق الطیر ــ الهی نامه ــ جوهرالذّات ــ تذکرة الاولیاء ــ هیلاج نامه ــ مظهر العجایب ــ وصلت نامه ــ لسان الغیب.

---

۱ ــ مراجعه بصفحه ۱۲۸ این کتاب شود.

در روضات الجنّات گوید : عطّار در مراتب اظهار ولایت و محبّت نسبت بخاندان علی عليه‌السلام نیز افراط و تفریط است گاهی باقتضای عشق فطری و محبّت باطنی (نسبت بخانواده عصمت) مورد توهّم غالی بودن و گاهی بمراعات تقیّه که بمدح وثنای اهل سنّت پرداخته، محل توهّم سنّی بودنش میگردد و بعد میگوید : « و لن یصلح العطّار ما افسد الدّهر » .

پس با این ترتیب کتاب (مظهر العجایب) را صاحب کشف الظنّون ، و جمعی از تذکره نویسان و صاحب ریحانة الادب از تألیفات شیخ دانسته‌اند .

و شیخ در کتاب لسان الغیب که بگفتهٔ مرحوم قزوینی در مقدّمهٔ تذکرة الاولیاء ، آنرا در مکّه نظم کرده است در اشاره باین کتاب میگوید[1]:

یا بمظهر کن زمانی گوش تو تا بتو پیوند گردد هوش تو

و نیز میفرماید :

مظهرم مدح و ثنای حیدراست قطرهٔ از بحر حوض کوثر است

صاحب کشف الظنّون از کتابی بنام « پسر نامه » از منظومات عطّار اسم میبرد و شاید هم مقصود وی کتاب ولد نامه باشد که صاحب هفت اقلیم از تألیفات شیخ دانسته است .

دولتشاه سمرقندی ، ضمن آثار شیخ از چند کتاب دیگر بنام سیاه نامه و و شاهنامه ، و حیدر نامه ، اسم میبرد و می گوید : « شیخ چهل رساله نظم کرده و پرداخته است امّا نسخ دیگر متروك و مجهول است » .

و نیز دولتشاه میگوید :

« و در آخر عمر شیخ ترك اشعار کرده اگر بنوادر معنی دست دادی در شیوهٔ رباعی بیان نمودی ، و این رباعی‌را در نهایت حال گفته :

هرچیز که آن برای ماخواهد بود آن چیز همی بلای ما خواهد بود
چون تفرقه در بقای ما خواهد بود جمعیّت ما فنای ما خواهد بود

۱ ـ صفحه ۱۵۵ و ۱۶۰ چاپ تهران با تصحیح نگارنده .

شیخ در کتاب جوهرالذّات اشاره بکشته شدن خود و بکتاب اشترنامه میکند و میفرماید :

جواهر ذات بعد از این که خواند ز هر یك چشم جوی خون فشاند
چودیده‌است اندراینجا کشتن خویش حجاب خویشتن برداشت از پیش
شتر نامه عیان یار خود گفت ز منصور حقیقی راز بشنفت

و نیز در همان کتاب میفرماید :

ز اشتر نامه من این بر گزیدم که در جانم ازین بهتر ندیدم
چو اشترنامه و این دو کتابست ولیکن‌این در آخر بی‌حجابست
قطار افتاد معنی همچو اشتر از آن من می فشانم جوهرودر
چومعنی در حقیقت‌بی‌شماراست از آن‌شعرم قطاراندر قطاراست

و نیز شیخ‌در کتاب‌مظهر(۱) پس از نام‌بردن ۱۷ جلد از آثارخود میفرماید :

بدان خود را که این هفده کتب را نهادم بر طریق علم اسما
شمار بیت اینها را بگویم من از کشت معانی تخم جویم
دویست ودوهزار و شصت بیت است برای سالکان هر بیت بیت است

ونیز در کتاب مظهر میفرماید .

ز بحر علم دارم صد کتب من در آن بنهاده‌ام اسرار لب من
ز علم انبیا خواندم سبقها ز شرح اولیا دارم ورقها

ودرمقدمهٔ کتاب مفتاح الفتوح که مشتمل بر غزلیّات است و در هند چاپ شده میفرماید :

نکردم بی اجازت کار هرگز نگویم این سخن زنهار هرگز
خداوندش نوشته صد مجلّد همه علمی که آن مانده مخلّد
نه‌بر کس‌خوانده نی‌از کس‌شنیده بالهام خدا بر وی رسیده
سخن ز آنجاست ای مرد یگانه بهانه دان مرا اندر میانه

۱ ــ مراجعه شود بصفحه ۲۸۱ ــ ۲۵۶ همین مجموعه .

و از این سخنان شیخ بر میآید که آثار منظوم شیخ بالغ بر صد مجلّدبوده است و ممکن است در حملهٔ مغول که ایران و مخصوصاً نیشابور محل تاخت و تاز و قتل عام لشگریان مغول واقع شده ، بیشتر از آثار شیخ نیز ازمیان رفته باشد ، ولی تذکره نویسان قدیم ، کتاب مظهر العجایب را از شیخدانسته‌اند .

و امّا آثار منظوم شیخ آنچه که تاکنون چاپ منتشر شده بقرار زیراست :

۱ ـ مصیبت نامه : عناوین این کتاب بیشتر روی سیر وسلوك و رفتن سالك فکرت نزد کرّوبیّین وحاملان عرش و کرسی، ولوح وقلم، وسخن گفتن سالك با آنان و گفتگوی وی با بهشت ودوزخ ، وستارگان بزرگ وعناصر چهارگانه (آخشیجان) و کوه ودریا ، ونبات ، ووحوش وطیور وحیوان و شیطان وجنّ وانسان ، وهمچنین گفتگوی وی با پیغمبران اولوالعزم مانند آدم وموسی ، وعیسی وپیغمبر اسلام ، وحس وخیال وعقل ودل وروح است ، و میتوان گفت کتاب مصیبت‌نامه ، یکی از شاهکارهای عرفانی شیخ بشمارمیآید وبسیاری از ابیات مشکلهٔ مقدّمهٔ مصیبت نامه را که نیازمند شرح واطلاع ازعلم‌هیئت و نجوم وعرفان است، مرحوم والدم عارف فاضل‌حاج میرزا محسن حالی تخلّص‌عماد شرح‌وتعلیقات وحواشی بر آنها نوشته‌اند .

۲ ـ منطق الطیر که شیخ دراین کتاب سیر سالك را در اطوار سبعهٔ قلبی ، و وصول بمقام فنا وبقا (که تعبیربسیمرغ شده)بصورت داستان پرواز مرغان ورسیدن آنان بجایگاه سیمرغ بیان فرموده است .

۳ ـ الهی نامه : که شیخ دروصف‌آن فرماید :

بزرگانی که در هفت آسمانند		الهی نامهٔ عطّار خوانند

٤ ـ گل و خسرو یا خسرو نامه ـ از ابیاتی که شیخ در آغاز خسرو نامه گفته معلوم میشود که گل وخسرو انتخابی از کتاب خسرو نامه است و قبلاً شیخ کتابی بنام خسرو نامه مفصّلتر از این داشته چنانکه در مقدّمهٔ گل وخسرو گوید : (۱).

---

۱ ـ نسخه خطی متعلق بخانقاه احمدی تهران تاریخ‌کتابت ۸۹۱ هجری .

رفیقی داشتم کو حاصلی داشت		بجان در کار من بسته دلی داشت
مرا گفتا چو خسرونامه امروز		فروغ خسروی دارد دل افروز
اگر چه قصهٔ من دلنواز است		چگویم قصه کوته کن درازاست
اگر موجز کنی این داستان را		نماند هیچ خار این بوستان را

تا آنجا که میفرماید:

برون کردم ازینجا انتخابی		بر آوردم زیك یك‌فصل وبابی

واتفاقاً در نسخه خطی مزبور که مجموعه‌ای از آثار زبدهٔ شیخ است، نام این کتاب «گل و خسرو» نام برده شده است.

۵ ـ هیلاج نامه ـ وچنانچه درمقدمهٔ آن میگوید این کتاب را دربیان‌اسرار منصور حلاج سروده است که میگوید:

مرا شد منکشف اسرار حلاج		نمودم نام او در عشق هیلاج[۱]

ونیز میگوید:

مشو بیرون دمی از سیر هیلاج		دمادم یاد میآور ز حلاج

۶ ـ جوهرالذات.

۷ ـ مختارنامه که طبق نوشتهٔ خود عطار در مقدمه آن که مشتمل بر پنج هزار بیت رباعی است.

۸ ـ اسرارنامه.

۹ ـ پند نامه.

---

۱ ـ هیلاج بیونانی سرچشمهٔ زندگانی وباصطلاح اهل نجوم، کدخدا، یعنی طالع و روح ومولود از سماویات است.

افلاکی درمناقب العارفین‌آورده: «روزی حضرت مولانا فرمود: (مقصود مولوی رومی است) هرکه بسخنان عطار مشغول شود ازسخنان حکیم مستفید شود وبفهم اسرار آن کلام نرسد و درتذکرهٔ روز روشن ص ۵۵۲ چاپ تهران از مولانا جلال الدین رومی نقل میکند، که نور منصور حلاج پس از چهارصد وپنجاه سال بروح خواجهٔ عطار متجلی گشته.

۱۰ ـ شترنامه یا اشتر نامه که انجمن آثار ملّی در سال ۱۳۳۹ شمسی چاپ کرده .

۱۱ ـ مفتاح الفتوح [1] مشتمل بر قسمتی از غزلیات شیخ .

۱۲ ـ بی‌سر نامه .

۱۳ نزهت نامه .

۱٤ ـ بلبل نامه .

۱۵ ـ مظهر که بضمیمه این مجموعه بچاپ رسیده و اتّفاقاً مرحوم قزوینی هم در مورد تاریخ زندگانی شیخ با بیات آن استناد جسته .

۱٦ ـ اخوان الصفا .

۱۷ ـ تذکرة‌الاولیا که بنوشته بعضی‌ازتذکره‌ها وامین‌احمدرازی ، شیخ ، در جمع‌آوری آن و دست یافتن بحالات عرفای متقدمین از مآخذ معتبر ، هفتاد سال رنج و کوشش داشته .

وبعید نیست که شیخ در تألیف این کتاب از طبقات الصوفیّه سلّمی و رسالهٔ قشیریّهٔ ابوالقاسم قشیری نیشابوری ، وطبقات الصّوفیه خواجه عبدالله انصاری ، و کشف المحجوب ابوعثمان غزنوی هُجویری استفاده کرده باشد .

۱۸ ـ وصلت نامه .

۱۹ ـ مفتاح الاراده یا بیان الارشاد که نسخه‌آن بضمیمه لسان‌الغیب بتصحیح نگارنده اخیراً بچاپ رسیده است .

۲۰ ـ شرح القلب .

۲۱ ـ معراج نامه .

۲۲ ـ سی فصل .

و صاحب مجالس المؤمنین از کتابی بنام « جزو و کل » از آثار عطّار نام

---

۱ ـ درکشف الظنون کتابی بنام مفتاح الفتوح منظوم به امیرخسرو دهلوی نسبت‌داده که امیر خسرو کتاب مزبور را بنام فیروزشاه خلجی (متوفی ۷۲۵) نظم کرده است .

میبرد وشعری نیز ازآن نقل میکند .

وشیخ به‌دو کتاب‌دیگر از آثارخود درمقدمهٔ تذکرة‌الاولیااشاره میکند و آن کتاب کشف الاسرار ، و کتاب معرفة النفس و الرب است .

۲۳ ــ دیوان غزلیات وقصاید .

واستاد سعید نفیسی درآثار واحوال عطار قریب ٦٤ جلد از کتابهای منسوب بشیخ نام برده ولی همه‌آنها رابشیخ عطار منسوب نمیدانند .

۲٤ــ همین کتاب مظهر العجایب که‌اکنون‌با مقابله باچند نسخه خطی‌وقدیم منتشرشده وبنظر صاحبدلان خواهد رسید .

گرچه برخی ازنویسندگان وادبای معاصردرانتساب‌این کتاب بشیخ تردید دارند ولی ما دلایلی داریم که این کتاب مسلّماً از آثار شیخ‌است وآن این است :

۱ــ شیخ‌درچند جای این کتاب اشاره ببزرگان‌ومتقدمین‌عرفای سلف‌نموده ونام آنان را ذکر میکند، که نام آنان در اغلب تذکره‌های بعد اززمان شیخ برده نشده ، وفقط نام آنان در تذکرة الاولیای عطار دیده میشود : مانند : داود طائی ، حبیب عجمی ،احمدخضرویه، وابوتراب‌نخشبی‌ویحیی معاذ ـ ابومحمدرویم ـ ابوعثمان حیری‌ـ احمد مسروق .

۲ــ پس از اینکه نام عرفا و صوفیهٔ قدیم را ذکر میکند در ذکر نام عرفا واولیای معاصر خود ، فقط نجم‌الدین کبری ، ومجدالدین بغدادی ، وسیف‌الدین باخرزی وعلی لالای غزنوی ازخلفای نجم‌الدین کبری را در صفحه ٤۱ ـ و۲۲۰ ـ ۲۲۱ نام می‌برد و گفتارخود راقطع میکند .

۳ــ بعضی از داستان‌های صوفیهٔ قدیم را که درتذکرة الاولیا ازعرفا ومشایخ قدیم بطور نثرذکر کرده ، عیناًدر این کتاب بنظم آورده‌است مانند داستان‌ملاقات داود طائی با امام جعفر صادق علیه‌السلام که در تذکرة الاولیا ذکر کرده دراین کتاب بانظم بیان فرموده است ومابرای‌نمونه داستان مزبور را ذیلاً ذکرمیکنیم :

در تذکرة الاولیا (چاپ لیدن ۱۹۰۵ میلادی) در آغاز کتاب و در حالات امام جعفر صادق علیه‌السلام میگوید :

نقلست کی یکبار داود طائی [۱] پیش صادق علیه‌السلام آمد و گفت ای پسر رسول خدای مرا پندی ده کی دلم سیاه شده‌است ، گفت یا اباسلیمان توزاهد زمانهٔ ترا بر پند من چه حاجت است ، گفت ای فرزند پیغمبر شما را بر همه خلایق فضلست و پند دادن همه‌بر تو واجب است ، گفت یا باسلیمان من‌از آن می‌ترسم کی‌بقیامت جد من دست در من زند، کی‌چرا حق متابعت من نگزاردی‌این کار بنسبت صحیح وبنسبت قوی نیست این‌کار بمعاملت شایستهٔ حضرت‌حق بود ، داودبگریست و گفت: بار خدایا آنك‌معجون‌طینت او ازآب‌نبوّت است وترکیب طبیعت اواز اصل‌برهان وحجت ، جدش رسول است ومادرش بتولست او بدین حیرانی است داود کی باشد کی بمعاملهٔ خود معجب شود» .

ودر مظهر العجایب عین همین داستان‌را بانظم [۲] چنین میگوید :

جعفر صادق امام خاص وعام		مقتدای خلق ومفتی کلام
دایم آن سلطان دین در خانه بود		کزدرش خلق جهان بیگانه بود
یکشبی داود طائی پیر راه		آستان بوسید وآمد پیش شاه
کرد او چون بر امام دین سلام		گفت ای در دین احمد بانظام
تو مرا ای بحر عرفان پندده		بر دلم از پندخود پیوند ده
شاه گفتش ای سلیمان زمین		علم شرعت هست در زیر نگین

۱ـ ابوسلیمان داودبن نصیر الطائی الکوفی در دورهٔ مهدی عباسی ببغداد آمد وبعد بکوفه بر گشت معاصر محمد بن سماك زاهد معروف‌وعبدالله‌بن مبارك بود ـ عبدالله‌بن مبارك اززهداو نقل‌کرده‌که دیوارخانه‌اش‌شکافته شده‌بود ، باوگفتندچرا درست‌نمیکنی گفت‌دوستان خدا مکروه دارند که بغیر ازخدا بچیزی دیگر خود را مشغول دارند در سال ۱۶۵یا۱۶۶ درگذشت تاریخ ابن‌خلکان (ج‌اول) .

۲ـ مراجعه شود به‌صفحه ۲۰۲ تا آخر .

زاهد وقتی و دولت باشدت / خود به پند من‌چه حاجت باشدت
پس امام دین بگفتش این جواب / من همی ترسم در آخر از عذاب
اندر این ره خود نسب ناید بکار / طاعت وزهد و ورع داری بیار
من همی ترسم پس ای داود ازین / تا نباشد حال من فردا چنین ...

٤- داستانی از شیخ نجم الدّین کبری‌خوارزمی نقل میکند (ص ٦٧) .

بودم اندر پیش نجم الدّین شبی / آن که‌جزمرغان‌نبودش هم لبی
بد کبیر واو ز حق آگاه بود / در طریق اهل معنی شاه بود

٥- مرحوم قزوینی‌درمقدمه تذکرة الاولیاء چاپ لیدن (١٩٠٥) که‌باهتمام نیکلسن چاپ شده ، بمطالب این کتاب در تعیین مدت عمر شیخ استناد نموده و وفات شیخ را بعد از سال (٦١٨) سال وفات نجم الدّین کبری دانسته است .

زیرا شیخ در کتاب مظهر العجایب میفرماید : (ص ٩) .

اینچنین گفته است نجم الدین ما / آنکه بوده در جهان از اولیا

٦- بودن یك نسخهٔ خطی بسیار قدیم ازین کتاب در کتابخانه سلطنتی لندن (بریتیش‌موزیوم)چنانچه درصفحه٥٧٩فهرست قدیم کتابخانه مزبورذکرشده‌است .

٧- با قطع نظر از سبك گفتار ، اساساً این کتاب را از لحاظ شیوهٔ عرفانی نیز میتوان از شیخ دانست ، وممکن است سلیقه نظم وشعر درحالات مختلف وسنین عمر یك نفر عارف تغییر کند ، و چون همان طور کـه مرحوم قزوینی در مقدمه تذکرةالاولیا چاپ نیکلسن اظهار نظر نموده ، چون‌نظم مظهر العجایب دراواخر عمر عطار وسنین کهولت وپیری شیخ بوده ، لذامرتبه‌سخن شیخ در این کتاب‌با آثار دیگر او فرق‌زیادی دارد .

و آنچه مرحوم قزوینی نیز اشاره کرده پس از نظم کتاب مظهر العجایب شیخ را فقیه‌سمرقندی‌درمحضر بُراق‌ترکمان[1] بمحاکمه واستنطاق‌حاضر ساخته ،

١- براق ترکمان‌شاید که‌قتلق سلطان‌براق حاجب‌باشدکه ازامراءدورهٔ خوارزمشاهی بود و در سنهٔ ٦١٩ کرمان را فتح نموده وی لقب قتلق خانی از طرف دار الخلافه و براق حاجب از طرف چنگیزخان داشته ودر٦٣٢در گذشته (ص ١٤٦) تاریخ‌کرمان‌چاپ جدید.

و عوام و اتراك را براو شورانیده است وبعد ازاین واقعه کتاب لسان الغیب را که ظاهراً آخرین تألیف اوست در مکه بنظم آورده ودر آنجا اشاره بهمین واقعه میکند .

بر سر مسند براق ترکمان | در چنین ظلمی گشاده او زبان
بر سر من کرده ترکان اتفاق | تا بریزد خون که دارد او نفاق

وشیخ در اواخرعمرخصوصاً بعد ازین واقعه ازبیم آزار مردم واهل‌ظاهر بکلی ازمردم کناره گرفته ، ودر گوشه عزلت آرامیده است و در این باره تأسّی بحکیم ناصر خسرو علوی جسته ودرلسان الغیب میفرماید :

ناصر خسرو چو دریُمگان نشست | آه اواز چرح نه ایوان گشت
کرد کنج عزلت این جا که قبول | او شنید این جایگه گفت رسول
بود فرزند رسول آن مرد دین | با خوارج بود او را جنگ و کین
چون نبود او مرد میدان سگان | ز آن چو لعل اندر بدخشان شد نهان
گوشه یمگان گرفت و کنج کوه | تا نبیند روی شوم آن گروه
من چو آن سلطان گرفتم گوشهٔ | چون بمعنی داد ما را توشهٔ

ودر دیوان غزلیات فرماید :

مرا گویند کوعزلت گرفته است | درین عزلت خدا را یاد دارم
سر کس می ندارم چون کنم من | مگر من طبع بوتیمار دارم

مخفی نماند :

تاریخ قتل عام نیشابور را ، تاریخ جهانگشای جوینی « نوزدهم ربیع الاول سبع عشرة وستماته » یعنی سال ۶۱۷ تعیین کرده وبنا براین تاریخ ، چنانچه قتل شیخ را ما در سال ۶۱۷ بدانیم ، باید بگوئیم که شیخ در این واقعه در نیشابور نبوده است ویا دردیگر شهرهای اسلامی عزلت گزیده بوده . مگر اینکه شهادت شیخ را معلول واقعه خاصی بدانیم .

باری اشعار وغزلیات پرشور ، ودل انگیز عطّار ، پیوسته زیب مجلس عرفای

۱ــ رجوع شود به صفحه ۱۸۸ لسان الغیب چاپ سربی تهران با تصحیح نگارنده .

متقدم ومشایخ وبزرگان ازقرن‌هفتم باینطرف بوده، وبیشتراوقات که شورو حالی برای آنان دست می‌داده ، از ترانه‌های ملکوتی وعارفانهٔ شیخ فیضهامی برده‌اند .

و ابن بزاز اردبیلی در تاریخ صفوة الصفا ، فصلی مشبع از عارف معروف قرن هفتم شیخ صفی الدین ابواسحق اردبیلی ، در شرح ابیات و غزلیات شیخ نقل کرده است .

وسید قطب الدین محمد نیریزی شیرازی [1] (متوفی ۱۱۷۳ هـ) معاصر شاه سلطان حسین صفوی ، از اقطاب سلسله ذهبیه ، ترجمه غزل فارسی ذیل را که از غزلیات شورانگیز شیخ عطار است ، بتازی بر گردانده ، وقصیده‌ای ساخته است و نام آن را قصیدهٔ عشقیه نامیده است . [2]

وغزل این است :

ز سگان کویت ایجان که دهد مرا نشانی
که ندیدم از تو بوئی و گذشت زندگانی

ز غمت چو مرغ بسمل شب و روز می‌طپیدم
چو بلب رسید جانم پس از این دگر تودانی

همه بندها گشادی بطریق مهربانی
همه دستها ببستی بکمال دلستانی

چو بسر کشی در آیی همه عاشقان خود را
ز سر نیازمندی چو قلم بسر دوانی

دل من نشان کویت ز جهان بجست عمری
که خبر نبود دل را که تو در میان جانی

۱ـ حالات سید قطب‌الدین محمد درتذکرهٔ ریاض العارفین رضاقلیخان هدایت بعنوان قطب شیرازی ذکر شده بدانجا مراجعه شود .

۲ـ این قصیده راقطب العارفین میرزا احمد وحید الاولیا قدس روحه در شیراز سال ۱۳۲۷ هجری قمری بـا خط خود و بچـاپ سنگی بطبع رسـانیده و فعلا نسخهٔ آن بسیار کمیاب است .

توچه گنجی آخر ایجان که بکون در نگنجی
تو چه گوهری که در دل شدهٔ باین نهائی
دو جهان پر از گهر شد ز فروغ تو ولیکن
بتو کی توان رسیدن که تو بحر بی کرانی
همه عاشقان بیدل همه بیدلان عـاشق
ز تو مانده‌اند حیران تو بهیچ می نمانی
دل تشنگان عاشق ز غمت بسوخت در تب
چه بود اگر شرابی بر کشتگان رسانی
بعتاب گفته بودی که بآتشت نشانم
چو مرا بسوخت عشقت چه بر آتشم نشانی
اگر از پی تو عطّار اثر وصال یابد
دو جهان بسر درآرد زجواهر معانی

و ترجمه غزل فوق که سیّد قطب الدین محمد نیریزی بتازی بنظم آورده این است :

یا من الی عشقه قلبی قد استبقا	عمراً و ما شمّ من عرفانه عبقا
خفقت عمراً کطیر حین بسملة	فی الذّبح اسلم حتّی انّه و بقا
فتحت باب رجاء العشق حینئذ	غلقت ایدی اختیارات الّذی ومقا
ارکضت بالشّوق کلّ العاشقین علی	رؤسهم مثل اقلام الّذی مشقا
طلبت عمراً ولم اعلم بانّك مع	روحی ونورك من قلبی لقد شرقا
فلم یسعك السّموات العلی ولقد	خفیت فی قلب عبد عاشق صدقا
ومن لئالی تجلّی وجهك امتلأت	بحار عرفان من فی العشق قدسبقا
و ما عرفناك عمراً حقّ معرفتك	بل مرکب العشق فی ذخّارها غرقا
و لیس مثلك شیئاً یستفیق به	قلب السکاری الّذی فی عشقك استبقا
قلوبهم ظمئت بالعشق فاحترقت	یالیتما کأسهم من شربه دهقا

عاتبت انّك بالنيّران تجلسنی هل كيف تحرق من فی حبّك احترقا
لو ذقت وصلاً لأملأت العوالم من
جواهر الحكمة العليا لمن و فقا

سيّد قطب الدّين نيريزی بعد از انشاء اين غزل در بيان اطوار حقيقت عشق اشعاری بهمان قافيه و وزن بتازی بر آن ، افزوده و نام آن را قصيدهٔ عشقيه ، نام نهاده وتاريخ انشاء اين قصيده را سال ۱۱٤٥ هجری تعيين نموده است چنانچه ميگويد:

سمّوا قصيد تنا عشقيّة ولكم فيها بشارات قلب عاشق صدقا

✿ ✿ ✿

بايد دانست چهار سلسله از سلاسل طريقت كه بواسطهٔ يكی از ائمّه عليهم السلام ، بشاه اوليا ميرسد بواسطهٔ چهار نفر از اوليا در عالم انتشار پيدا كرده :

۱ ـ سلسلهٔ رفاعيّه : كه بواسطه كميل بن زياد نخعی (متوفی ۸۳ هجری) بشاه اوليا علی عليه السلام می‌پيوندد ، و چون يكی از مشايخ سلسلهٔ كميل بن زياد بنام ابوالعبّاس احمد الرّفاعی (۵۷۵ - ۵۱۲) در ترويج آن كوشيده ، لذا بنام رفاعيّه مشهور شده ، در مصر و سوريه و بين النهرين معتقدان زيادی دارد .

۲ ـ سلسلهٔ نقشبنديّه : كه بوسيله ابراهيم بن ادهم [1] بامام چهارم حضرت سجّاد عليه السلام ميرسد ، و چون در زمان خواجه بهاء الدّين نقشبند (متوفّی ۷۹۱) شهرت بسزائی داشته از اين جهت نقشبنديّه ناميده شده ، در هندوستان و افغانستان و در نواحی كردستان و بعضی از كشورهای اسلامی و مصر ، شهرت بسياری دارد و مولانا عبدالرّحمن جامی صاحب نفحات الانس از معتقدان اين سلسله و مريد سعد الدّين كاشغری از مشايخ نقشبنديّه بوده ، و سلسله قادريّه و چشتيّه از شعب اين سلسله محسوب ميشوند .

۱ ـ منصور بن زيد بن جابر ابو اسحق العجلی البلخی قال البخاری انه مات سنة ۱۶۱ و ادرك صحبة ثلثة من اهل البيت منهم محمد بن علی الباقر و السجاد و جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام .

۳ ــ سلسلهٔ شطّاریّه : که بوسیله بایزیدبسطامی (متوفّی ۲۶۱ ﻫ) ازعرفای بزرگ قرن دوّم هجرت بامام ششم‌جعفرصادق‌علیه‌السلام میرسد ، و این سلسله بواسطه انتساب بآن بزرگ در قرن چهارم و پنجم « طیفوریّه » گفته‌میشد ولی بعداً بواسطهٔ آنکه یکی از مشایخ سلسلهٔ مزبور موسوم به‌عبدالله شطّار (قرن ۸ و ۹ هجری) بوده ، موسوم به « شطّاریّه » شده است ودر « سوماترا » و جاوه معتقدان زیادی دارد .

٤ ــ سلسلهٔ ذهبیّه : که بواسطهٔ معروف بن فیروز کرخی (متوفّی ۲۰۰) بامام هشتم علیّ بن موسی الرّضا علیه‌السلام میرسد ، و این سلسله را امّ السلاسل نیز نامیده اند زیرا اغلب بزرگان و مشهورین عرفا از منبع فیّاض این سلسله فیض گرفته‌اند ، و سلسله معروف نعمت اللّهی وصفوی و نوربخشیّه و مولویّه همه از شعب این سلسله می‌باشند .

مشایخ طریقت عطار

گرچه بعضی از معاصرین سلسله اورا اویسی دانسته ، وبعضی دیگر ازجهت اینکه‌درمقدّمه‌خسرونامه ، نام «سیف‌الدّین ابن‌الزبیب» را ببزرگی ومقام عرفانی ستوده ، احتمال داده‌اند که شیخ باو ارادت داشته ولی برای رفع ابهام لازم دانستم بسلسلهٔ عطّار اشاره‌ای کرده باشم و آن این است که سیف الدّین ابن‌الزبیب که عطّاردرمقدّمه خسرونامه ، نام اورا برده ، همان‌شیخ‌سیف الدّین باخرزی(۱) عارف معروف از خلفای شیخ نجم الدّین کبری است که وفات او در بخارا سنه ٦٥٨ هجری بوده است ، واتفاقاً نام او را در دوجا از مظهر العجایب (همین‌کتاب) در ذکرنام مشایخ و عرفای معاصر خود اسم برده است ، و علی التحقیق شیخ از ارادتمندان مجد الدّین بغدادی شیخ الشیوخ خوارزم بوده است و ما اسناد سلسلهٔ او را تا معروف کرخی ذیلاً ذکر می کنیم .

---

۱ ــ باخرزبفتح الباء الموحدة و بعد الالف خاء معجمة مفتوحة ثم راء ساکنة وبعدها راء ناحیة من نواحی نیشابور تشتمل علی قری‌کثیرة و مزارع خرج منها جماعة من الفضلاء (ابن خلکان) .

فرید الدّین عطّار آداب طریقت را از شیخ الشیوخ مجدالدّین بغدادی خوارزمی (متوفی ۶۲۰) اخذ نموده ، و او را انتساب بعارف بزرگ شیخ نجم الدین کبری خوارزمی (۵۴۰ - ۶۱۸) و انتساب نجم الدّین کبری ، بشیخ عمّار بن یاسر بدلیسی ، واو از ابوالنّجیب سهروردی ، و او از شیخ احمد غزالی ، و اواز شیخ ابوبکر نسّاج طوسی ، و او از شیخ ابوالقاسم گرگانی ، و او از ابو عثمان سعید بن‌سلام مغربی و او از شیخ ابو علی کاتب ، و او از ابو علی رودباری مصری . و او از جنید بن محمّد قواریری بغدادی ، و او از سرّی سقطی ، و او از معروف بن فیروز کرخی ، و او از آستان فیض بنیان سلطان الاولیا علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام کسب فیض نموده است .

باری نسخه کتاب مظهر العجایب را سابقاً والد ماجدم رضوان جایگاه حاج میرزامحسن حالی عماد الفقرا ، باچندین نسخه مقابله وتصحیح کرده بودند ، وحتّی این نسخه از نسخه چاپی سال ۱۳۲۳ تهران قریب ۱۰۰۰ بیت نیزاضافه دارد ، لذا برای اینکه کوشش آن‌مرحوم بی‌نتیجه نماند ، تصمیم گرفتم که این کتاب را بضمیمه کتاب « مظهر » یکی دیگراز آثارارزندهٔ عطّار ، بخطّ آن‌مرحوم (که مرحوم عبدالوهّاب قزوینی نیزچندبیتی از اشعار آن را در مقدمه خود ذکر کرده) ، بچاپ برسانم - لذا با آقای داود رمضانی‌شیرازی مدیرمحترم کتابفروشی سنائی که خود درنشرآثار ملی و کتب نفیس سخنوران نامی‌پیشقدم هستند ، بمیان گذاردم و ایشان نیز نشر آن‌را بعهده گرفتند ، اینك که توفیق نشرآن با تصحیح و اهتمام حقیر دست داده و در دسترس صاحبدلان و دانشمندان و اهل ادب قرار میگیرد ، امید است که موجب یادآوری ازمرحوم مصحّح نیز گردد ، و من الله التوفیق وعلیه التکلان .

احمد خوشنویس
« عماد »
۱۳۴۵